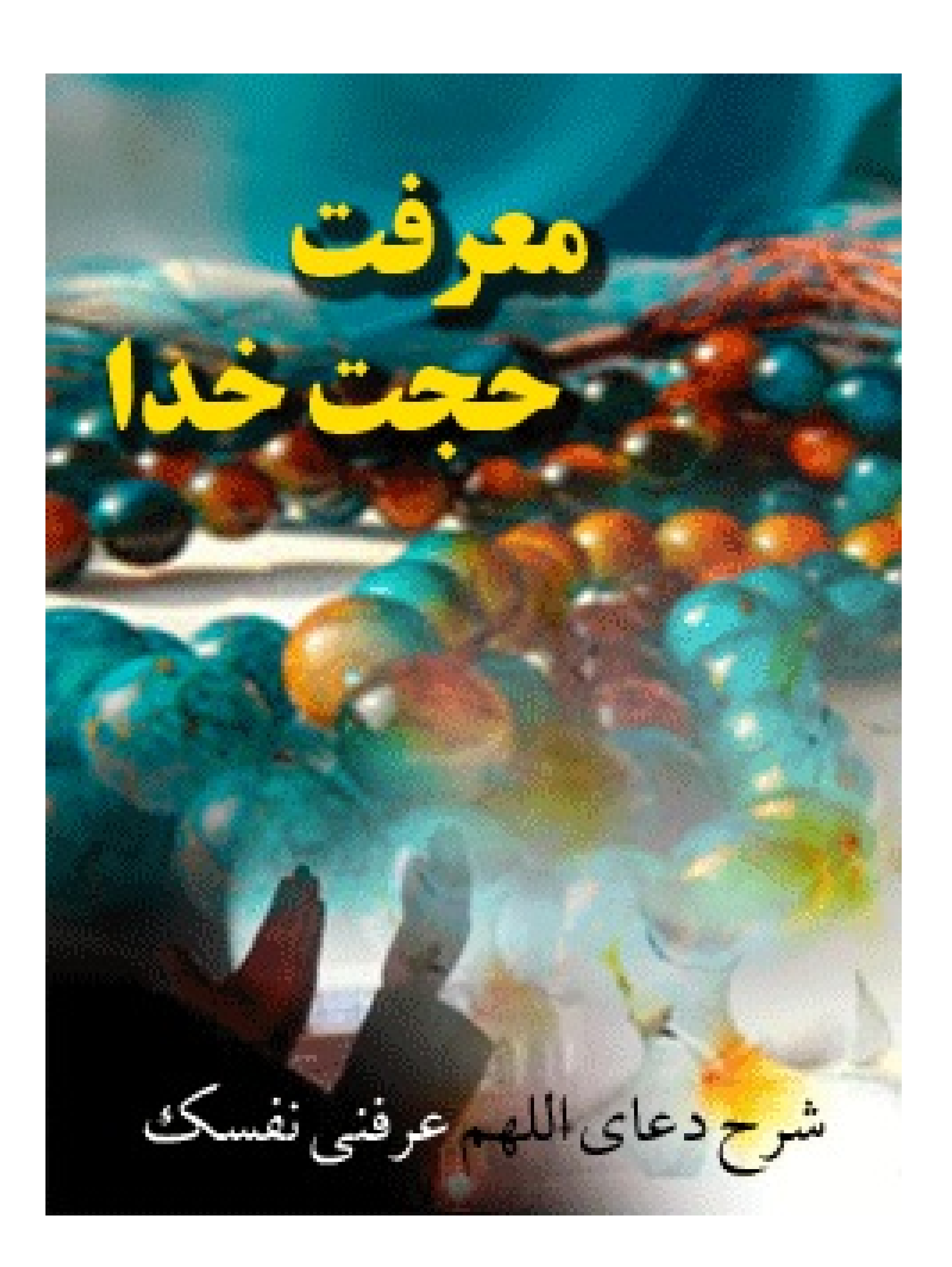

معرفت
حجت خدا
شرح دعای اللهم عرفنی نفسک



معرفت حجت خدا (شرح دعای اللهم عرفنی نفسک)

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معرفت حجت خدا (شرح دعای اللهم عرفنی نفسک)

مشخصات کتاب

عنوان قراردادی: دعای غیبت امام زمان.فارسی - عربی.شرح

عنوان: معرفت حجت خدا: شرح دعای اللهم عرفنی نفسک

نام پدیدآور:لطف الله صافی گاپایگانی، ۱۲۹۷

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۹

مشخصات ظاهری: ۱۲۴ ص

فروست: سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ ۴

شابک: ۱۲۰۰۰ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۲۹۸-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: فارسی- عربی

موضوع: دعای غیبت امام زمان - نقد و تفسیر

رده بندی کنگره: BP۲۷۰ /غ۹۰۴۲۲ص۲ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۹۳۱۱۰

پیشگفتار

(شرح دعای اللهم عرّفنی نفسک)

«اللهم عرفنی نفسک، فانک ان لم تعرفنی نفسک لم أعرف رسولک».

«اللهم عرفنی رسولک، فانک ان لم تعرفنی رسولک لم أعرف حجتک».

«اللهم عرفنی حجتک، فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی».

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی أدعوه فیجیبنی وان کنت بخیلًا حین یستقرضنی والحمد لله أدعوه ولا أدعو غیره ولو دعوت غیره لم یستجب لی دعائی والصلاه والسلام علی أمین وحیه وخاتم رسله أبی القاسم محمد وآله الطاهرین.

سیما الذی بیمنه رزق الوری وبوجوده ثبتت الارض والسماء ناموس الدهر وولی العصر الحجه ابن الحسن المهدی أرواحنا وأرواح العالمین له الفداء.

اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه وکثر أعوانه واجعلنا من أنصاره وشرفنا بالفوز بلقائه انک مجیب الدعاء.

قال الله تعالی: (واذا سألک عبادی عنی فانی قریب اُجیب دعوه الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون) [۱] «و چون بندگانم در باره من از تو سؤال کردند، بدانند که من به آنها نزدیکم و دعای دعا کننده را اجابت میکنم: پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند، تا به رشد و هدایت راه یابند».

وقال النبی (ص):

«الدعاء سلاح المؤمن، وعمود الدین ونور السماوات والارض [۲] دعاء، سلاح مؤمن، ستون دین و نور آسمانها و زمین است».

پاورقی

[۱] سوره بقره،

آیه۱۸۶.

[۲] کافی، ج۲، ص۴۶۸، طبع آخوندی.

مقدمه

بر حسب روایات بسیار در عصر غیبت حضرت صاحب الامر (ع) به واسطه فتنه های زیاد و آزمایشهای شدیدی که پیش میآید، حفظ دین سخت دشوار میشود و از بوته امتحان جز افرادی که در شدائد شکیبا و در معرفت و ولایت استوار و پا بر جا باشند بی غَلّ و غش و خالص بیرون نخواهند آمد.

گمراهی ها و غوائات و انحرافها از حق فراوان میشود و حتی به اسم اسلام بدعتها میسازد و شبهه ها منتشر میکنند و تحیرها و سرگردانیها ایجاد مینمایند و چنان شود که بر حسب بعضی روایات شخص صبح میکند، در حالی که مؤمن است و شام میکند در حالی که منافق یا کافر است و همچنین شب میکند در حال اسلام و ایمان و صبح میکند در حال کفر و نفاق.

خلاصه، امواج ابتلائات، امتحانات، موجبات تزلزل عقیده، شک در عقاید دینی و ارتداد از هر سو افراد را احاطه مینماید، آنچنان تمیز و تخلیصی پیش میآید که نظیر آن را نه کسی دیده و نه شنیده باشد. اکثریت در منجلاب فساد و گمراهی غوطهور شوند و چنان شود که کسی عقاید اسلامی حتی اسم جلاله «الله» را نتواند بگوید مگر بطور پنهانی، و برای کسی ایمانش سالم نماند. «الا من یفر من شاهق الی شاهق ومن جحر الی جحر». [۱].

برای اینکه مؤمنان حقیقی آگاه باشند و در حفظ دین و ایمان خود موفق گردند و پای ثبات و استقامت آنها را تندترین بادهای فتنه نلغزاند:

اوّلا از آن روزگار و عصر و دوران، در احادیث بسیاری که از طریق شیعه و سنی روایت شده

است خبر دادهاند که این آگاهی قبلی پس از پیش آمد آن حوادث موجب قوت ایمان اهل بینش و معرفت میگردد.

ثانیاً هشدارها دادهاند و مردم را از اینکه دین خود را از دست بدهند بر حذر نمودهاند. چنانکه در نهج البلاغه از حضرت مولی علی (ع) روایت شده است که فرمود:

ذاک حیث تکون ضربه السیف علی المؤمن أهون من الدرهم من حلّه ذاک حیث یکون المعطی أعظم أجراً من المعطی ذاک حیث تسکرون من غیر شراب بل من النعمه والنعیم وتحلفون من غیر اضطرار وتکذبون من غیر احراج ذاک اذا عضکم البلاء. کما یعضّ القتب غارب البعیر ما أطول هذا العناء وأبعد هذا الرجاء [۲] این پیش آمدها (که پیش از این جمله بدان اشاره فرموده) وقتی خواهد شد که ضربت شمشیر بر مؤمن آسانتر است از به دست آوردن یک درهم از راه حلال، این زمانی میشود که عطا شده اجرش از عطا کننده بزرگتر است. این در وقتی خواهد شد که مست گردید بدون شراب، بلکه از نعمت و نعیم، و سوگند یاد کنید بدون اضطرار، و دروغ بگوئید بدون اینکه در حرج مانده باشید، این زمانی است که بلا شما را بگزد چنانکه پالان، کوهان شتر را میگزد. چه طولانی و دراز است مدت این رنج و زحمت و چه دور است این رجاء و امیدواری».

ثالثاً بر حسب روایات، حضرت رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرین: از کسانی که در این عصر ثابت قدم میمانند مدح و تقدیر فراوان نموده، ایمان آنها را ستوده، به پاداشهای بزرگ و درجات بلند وعده دادهاند.

از جمله رسول خدا (ص) در حدیثی که در آن حکایت

اسلام آوردن «جندل بن جناده بن جبیر» ذکر شده است، پس از آنکه جندل از اوصیای آن حضرت پرسید و رسول اکرم (ص) به او خبر داده که دوازده نفرند و اسامی آن عزیزان درگاه خدا را بیان فرمود، او را از غیبت امام دوازدهم خبر داد و فرمود:

«طوبی للصابرین فی غیبته طوبی للمتقین علی محبتهم اُولئک الذین صفهم الله فی کتابه وقال هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب ثم قال الله تعالی اولئک حزب الله ألا ان حزب الله هم الغالبون [۳] خوشا به حال صبر کنندگان در غیبت او، خوشا به حال پایندگان بر دوستی ایشان، ایشانند آنانکه خدا در کتابش آنها را وصف نموده و فرموده است:

«هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب» ثم قال تعالی: (اُولئک حزب الله ألا ـ ان حزب الله هم الغالبون): «قرآن هدایت برای پرهیزکاران است آنانکه به غیب ایمان میآورند. پس فرمود: ایشان حزب خدایند آگاه باشید که همانا حزب خدا غالب است».

و حضرت امام زین العابدین (ع) بر حسب روایت ابو خالد کابلی از آن بزرگوار، میفرماید:

«ان أهل زمان غیبته القائلین بامامته المنتظرین لظهوره أفضل من أهل کل زمان لان الله تبارک وتعالی أعطاهم من العقول والافهام ما صارت به الغیبه عندهم بمنزله المشاهده وجعلهم فی ذلک الزمان بمنزله المجاهدین بین یدی رسول الله بالسیف اولئک المخلصون حقاً وشیعتنا صدقاً والدعاه الی دین الله عزوجل سراً وجهراً [۴] به تحقیق که اهل زمان غیبت او که قائل به امامت او هستند و منتظر ظهور آن حضرتند از اهل هر زمان دیگر فاضلترند برای اینکه خدا آنچنان خردها و فهمهائی به آنها عطا فرموده است که غیبت، نزدشان به منزله

مشاهـده و دیـدار گردیده است و ایشان را در این زمان به منزله جهاد کنندگان با شمشـیر در پیش روی رسول خدا (ص) قرار داده است ایشان حقاً مخلصند و به راستی شیعه ما هستند و دعوت کنندگان به سوی خدا در پنهان و آشکارند».

در کتاب «محاسن برقی» سند به «فیض بن مختار» رسانده که گفت: شنیدم که حضرت صادق (ع) میفرمود:

«من مات منکم وهو منتظر لهذا الامر کمن هو مع القائم فی فسـطاطه قال: ثم مکث هنیئه ثم قال: لا بل کمن قارع معه سیفه قال: لا والله الاّ کمن استشـهد مع رسول الله (ص) [۵] هر کس از شـما بمیرد و او منتظر برای این امر باشد (یعنی منتظر قیام حضـرت مهدی (ع) باشد) مثل کسـی است که با حضـرت قائم (ع) در خیمه آن حضرت باشد. سپس درنگی کرد و فرمود: نه بلکه مثل کسـی است که با او شمشـیر زده باشد. پس از آن فرمود: نه به خدا سوگند مثل آن کسـی است که با پیغمبر (ص) به شـهادت رسیده باشد».

و از طرق عـامه نیز روایـات و احـادیث در این معنی بسـیار است از جمله از آنس بن مالـک روایت شـده است که رسول خـدا (ص) فرمود:

«یـأتی علی الناس زمان الصابر علی دینه له أجر خمسـین منکم [۶] بر مردم زمـانی میآیـد که از برای صبر کننـده بر دینش، اجر پنجاه نفر از شما میباشد (خطاب پیغمبر (ص) به اصحاب است)».

و رابعاً دسـتور و توصـیه فرموده انـد که با دعاء و در خواست از خداونـد متعال برای ثبات قـدم و منحرف نشـدن از راه راست، ایمان و عقاید خود را در

حفظ و حراست الهی قرار دهند و در این امتحانات از لغزش قدم و تزلزل عقیده به خدا پناه ببرند و خود را به او بسپارند و از او کمک بگیرند و نیرو بخواهند چون به هنگام امتحانات و حوادثی که بسا افراد ریاضت کشیده را تکان میدهد بهترین و نیرومندترین نگهبان ایمان و عقاید حق انسان، استعانت از خدا و ارتباط یافتن با عالم غیب است که روحیه صبر و شکیبائی انسان را قوی میسازد و او را در برابر نا ملائمات ثابت قدم و پایدار مینماید.

و لذا در قرآن مجید دستور داده شده که به نماز و صبر (که تفسیر به روزه شده است) استعانت بجوئید. زیرا این توجه و استعانت، روح مأیوس و نااميد را امیدوار و شخص زجر کشیده و شکنجه دیده را بر تحمل این امور شکیبا مینماید.

و حاصل اینکه برای حفظ ایمان، مداومت بر توجه به خدا و دعا، به خصوص خواندن دعاهای مأثور (مثل دعای شریف ندبه) بسیار مؤثر بوده و اثرات تربیتی و تکمیلی و فواید آن در حفظ ارتباط با حضرت صاحب وقت و سید و مولی و پیشوا و امام عصر أرواحنا فداه بیش از حد تصور است. لذا در کتابهای دعا، دعاهائی برای عصر غیبت رسیده است که شاید مختصرترین آنها این دعا باشد که موسوم به دعای غریق است.

«یاالله یارحمان یارحیم یامقلب القلوب ثبّت قلبی علی دینک».

و یکی از دعاهای معروفی که مؤمنان و منتظران ظهور در عصر غیبت آن ولی اعظم خدا عجل الله تعالی فرجه بر آن مواظبت داشته و در آن از خدا معرفت خودش و معرفت پیامبرش و معرفت

حجتش را مسئلت مینمایند دعای معروف «اللهم عرفنی نفسک» است.

این دعا را ثقه الاسلام «محمد بن یعقول کلینی» که هم زمان با حضرات نواب اربعه رضوان الله تعالی علیهم میزیسته و در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ رحلت فرموده است، در جامع بزرگ و شریف کافی که اقدم جوامع اربعه شیعه است، از حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق (ع) به دو سند در باب غیبت از کتاب حجت روایت کرده است.

علاوه بر آن، شاگرد معروف کلینی ابو عبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی کاتب کتاب کافی مشهور به ابن زینب یا ابن ابی زینب که از قدمای محدثین بزرگ شیعه میباشد در کتاب نفیس و معتبر «غیبت» این حدیث را به سند دیگر نیز روایت نموده است.

همچنین شیخ اجل محمد بن علی بن الحسین معروف به صدوق که در سال ۳۸۱ در گذشته است و صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه که یکی دیگر از کتب اربعه است در کتاب ارزنده «کمال الدین و تمام النعمه» که همواره مورد استناد و اعتماد علماء و محققین بوده و هست به سه طریق دیگر در باب «ما رُوی عن الصادق جعفر بن محمد (ع)» این دعای شریف را روایت کرده است که در این سه کتاب معتبر مجموعاً به شش طریق روایت شده است.

لفظ این دعاء شریف بر حسب روایتی که در کافی مقدم بر حدیث دیگر، روایت شده و بر حسب روایت غیبت نعمانی و سه روایت کمال الدین این است:

«اللهم عرفنی نفسک فانک ان ل تعرفنی نفسک لم أعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم أعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان

لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی».

و در روایت دیگر «کافی» که روایت ۲۹ این باب است متن دعا این است:

«اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم أعرفک اللهم عرفنی نبیک فانک ان لم تعرف نبیک لم أعرفه قطّ اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی».

که معلوم است اگر چه صحت صدور هر دو متن از امام (ع) محتمل و بلکه قابل قبول است اما متن اول که به پنج سند روایت شده معتبرتر و جمله هایش زیباتر است. بدیهی است در صورت وحدت روایت و وحدت مضمون و اختلاف متن، به حکم «وانا لأُمراء الکلام وفینا تنشبت عروقه وعلینا تهدلت غصونه [۷] و ما (خاندان رسالت) امیران سخن هستیم، که ریشه های آن در ما فرو رفته و شاخههایش بر ما گسترده شده است». باید متن فصیح تر و بلیغ تر را صادر دانست.

لذا ما هم در این مقاله متن اول را در بحث و تفسیر میگذاریم.

پاورقی

[۱] التحصین فی صفات العارفین مطبوع در حاشیه مکارم الاخلاق ص۲۲۷.

[۲] نهج البلاغه، خطبه۲۲۹.

[۳] منتخب الاثر، ف۲، ب۲۰، ح۴، ص۲۲۷.

[۴] منتخب الاثر، ف۲، ب۴، ح۱، ص۲۴۴.

[۵] منتخب الاثر، ف۱۰، ب۲، ح۱۳، ص۴۹۸.

[۶] کنز العمال، جلد۱۱، ص۱۴۷، ح۳۰۹۷۷.

[۷] نهج البلاغه، خطبه۲۳۳.

اعتبار سند دعاء

اعتبار سند این دعا با اینکه در این سه کتاب معتبر به سندهای متعدد روایت شده است، و بعضی از شواهد دیگر نیز اعتبار آن را تأیید مینماید. [۱].

انصافاً اطمینان به صدور آن از امام (ع) حاصل است، علاوه بر أن بر فرض که در مثل این مورد سند ضعیف باشد، طبق قاعده تسامح در ادّله سنن عمل میشود. اما به نظر حقیر

سند دعاء واجد اعتبار کافی است و به نیت ورود، خواندن آن جایز است.

پس از این مقدمه با استعانت از خداوند متعال برای اینکه به مفاد این دعا در حد بینش خود آگاهی یابیم، به شرح و تفسیر آن میپردازیم و اعتراف میکنیم که کلمات صادر از اهل بیت عصمت و طهارت: از دعا و مواعظ و حقایق عرفانی و اخلاقی و تعالیم و رهنمودهای ایشان در نواحی گوناگون برتر از آن است که بتوان شرح تفسیر کامل بر آنها نگاشت و اگر بعضی فرازهای سخنان آن بزرگواران را بتوان شرح و تفسیر جامع نمود، آن هم کار همه کس نیست و فقط بزرگانی میتوانند در این کار توفیق یابند که در غور و دقت در احادیث و سخنان ایشان روزگاری را صرف کرده و با مکتب آن عزیزان درگاه خدا آشنا باشند.

پاورقی

[۱] و از جمله مؤید صحت حدیثی که متضمن این دعا است این است که در «کمال الدین» و مصباح المتجهد شیخ علیه الرحمه، دعای دیگری که طولانی است از جناب شیخ ابی عمرو عثمان بن سعید عمروی نایب خاص حضرت صاحب الامر (ع) روایت نموده است، و دعای مذکور به همین دعائی که ما از آن گفتگو می نمائیم آغاز شده است فقط به جای «لم اعرف رسولک» فرموده است و این دعاء نیز دعای شریفی است که سید در «جمال الاسبوع» فرموده است که اگر از انجام آنچه ذکر کردیم، از تعقیب عصر جمعه عذر برای تو بود پس به پرهیز از اینکه این دعا را مهمل گذاری و خدا را به آن نخوانی که ما این دعاء را شناختیم از

فضل خدا جل جلاله که ما را به آن مخصوص گردانید پس بر آن اعتماد کن.

«الله» جل جلاله

«الله» اسم است از برای ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه بدون لحاظ و تعیین صفتی از صفات و ابن خالویه در «اعراب ثلثین سوره» می گوید: «اسم لا ینبغی الا لله جلّ ثناؤه: اسمی است که سزاوار نیست مگر برای «الله» جل ثناؤه» و در قول خدای تعالی (هل تعلم له سمیاً) [۱] گفته شده است. یعنی؛ آیا در مشرق و مغرب خشکی و دریا و کوه و هموار و هر مکان و هر جائی احدی را که اسم او الله باشد غیر از او می شناسی؟ یعنی نخواهی شناخت.

پیرامون این اسم که به تصریح بعضی «اسم اعظم» است و در اینکه مشتق است یا مشتق نیست و در مطالب دیگر علمای بزرگ ادب و لغت و فلسفه و عرفان بیانات و تحقیقات مهمی در کتابهای شرح اسماء الحسنی و کتابهای لغت و تفسیر و شرح ادعیه، فرموده اند، که آوردن آن مباحث در این رساله خارج از ظرفیت آن است و اهل تحقیق و بررسیهای عمیق را همان کتابها کافی و وافی است. فقط در اینجا اجمالاً می گوئیم: «الله» که از آن تعبیر به اسم جلاله می شود دلالت دارد بر ذات جامع جمیع صفات کمال مثل علم و قدرت و تفرّد و وحدت که بنا بر این یک مسمّی بیشتر نخواهد داشت و در این دلالت تفاوت نمی کند که این لفظ مقدّس مشتق باشد یا غیر مشتق و دلالتش بر ذات احدیت به وضع تعینی باشد یا تعیینی و در هر صورت این لفظ دلالت

بر آن ذات دارد و در لسان عربی بین اسماء حسنی اسمی که به دلالت مطابقی این دلالت را داشته باشد در نظر نیست مگر، در مثل «هو» این ادعا بشود؛ راغب می گوید: اصل «الله» «اله» است که همزه اش حذف شده و بر آن الف و لام تعریف وارد شده است و سپس مثل ابن خالویه به آیه شریفه «هل تعلم له سمیاً» استشهاد نموده است و بنا بر آنکه مشتق باشد. چنانکه از بعضی روایات نیز استفاده می شود؛ در اینکه اصل «الله» «اله» بوده است اختلافی نیست. هر چند در اینکه همزه آن حذف شده و به جای آن الف و لام آورده شده است یا اینکه الف و لام بر أن داخل شده و الف اصلی آن حذف شده است. و به عبارت دیگر، الف و لام تعویض است و قیاسی است یا تعویض نیست و به غیر قیاس است، اختلاف است. چنانکه در سر قرائت آن به قطع همزه و نکات دیگر، بحثهای ادبی لطیفی بین علمای نحو و ادب مطرح شده است که علاقمندان می توانند آنها را در کتابهای نحو و ادب مطالعه فرمایند.

و در اصل اشتقاق «اله» نیز چند وجه فرموده اند:

وجه اوّل اینکه اصل آن از «اَلَه» (به فتح فاء و عین) است که اسم جنسی است بر هر معبودی که به حق یا باطل عبادت شود. اعم از اینکه پرستنده معبود باطل فقط آن را معبود بداند و به ربوبیت «الله» معتقد باشد، مثل بسیاری از مشرکین یا اینکه به ربوبیت آن و اتصافش به صفات کمالیه ربانی قائل باشد.

پس به عکس آنچه که

فرقـه گمراه وهـابیه و ابن تیمیه و پیروانش گمـان کرده انـد که کلمه توحیـد فقـط دلالـت بر توحیـد الـوهیت و نفی شـرک در معبودیت دارد و نفی شـرک در ربوبیت و اثبات توحید در ربوبیت از آن استفاده نمی شود. این کلمه طیبه بر نفی مطلق شرک برای حضـرت احدیت دلالت دارد زیرا شـرک در الوهیت و معبودیت همچنانکه گاه به اعتقاد باطلی مثل عقیده به اینکه شـیء وجود تنزیلی خدا در عبادت او است، حاصل می شود، گاه هم به عقاید باطل دیگر مثلاً چیزی یا شخصی را در مثل امر خلق و رزق و امـاته و احیاء شـریک خـدا دانسـتن واقع می شود. پس وقتی گوینـده این کلمه طیبه نفی هر معبود را نمود، چنانکه نفی معبودی را که مشـرک در عبادت به واسـطه اعتقاد فاسدی آن را می پرستد، می نماید معبودی را هم که مشرک در ربوبیت به واسـطه اعتقادی از رقم دوّم می پرستد، نیز نفی می نماید و نفی این دو معبود، نفی اصل و منشأ عقیده به معبودیت آنها است و چون اَنحـاء شـرک در عبادت و پرسـتش ظهور پیـدا می کنـد از این جهت نفی آن شـده و با نفی لازم نفی ملزوم (یعنی عقاید فاسدی که منشأ عبادت غیر خدا می گردد) نیز می شود.

بنا بر این چنان نیست که کلمه توحید فقط شـرک در الوهیت را به معنائی که وهابیها می گویند و مجامع با توحید ربوبیت می شمارنـد نفی نمایـد و به نفی شـرک در ربـوبیت ارتبـاط نداشـته باشـد. بلکه وقـتی نفی معبـود غیر او را کردیم، نفی هر گـونه شریکی را هم برای

او نموده ایم و این در صورتی است که «الله» از «اله» (به فتح فا و عین) مثل «عبد» لفظاً و معناً باشد و الّا بر حسب اشتقاقات دیگر، این توهم وهابیها که می خواهند آن را مبدأ یک سلسله دعواهای باطل دیگر خود قرار دهند به صراحت بطلانش معلوم است.

وجه دوّم این است که «الله» مشتق از «اَلِه»بر وزن علم (به فتح فاء و کسر عین) به معنای «تحیر» است. چون عقول در درک حقیقت ذات و صفات او متحیر و ناتوانند چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

(یعلم مابین أیدیهم وما خلفهم ولا یحیطون به علماً). [۲].

و از امیرالمؤمنین (ع) روایت است که فرمود:

«کلّ دون صفاته تحبیر الصفات وضلّ هناک تصاریف اللغات»

و نیز از آن حضرت روایت است که: «کلّت الالسن عن غایه صفته والعقول عن کنه معرفته».

نه ادراک بر کنه ذاتش رسد

نه فکرت به غور صفاتش رسد

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم

نه بر ذیل وصفش رسد دست فهم

و در دیوان منسوب به حضرت مولی (ع) است:

«کیفیه المرء لیس المرء یدرکها فکیف کیفیه الجبار فی القدم

هو الذی أنشأ الاشیاء مبتدعاً فکیف یدرکه مستحدث النسم»

گفتم همه ملک حسن سرمایه تو است

خورشید فلک چو ذره در سایه تو است

گفتا غلطی زمانشان نتوان یافت

از ما تو هر آنچه دیده ای پایه تو است

و بنا بر این وجه، دلالت کلمه توحید بر نفی شرک در ربوبیت، ظاهر و بی نیاز از بیان است.

وجه سوّم اینکه مشتق از «وله» است؛ و بنا بر این، اصل «اله» هم «وله» است که واو آن به همزه بدل شده است. و خداوند متعال را به این جهت «له» گویند که هر

مخلوقی یا به تسخیر و یا به اختیار، مایل به او است چنانکه می فرماید:

(کل قد علم صلاته وتسبیحه). [۳].

و نیز می فرماید:

(وان من شیء الاّ یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم) [۴] «موجودی نیست جز آنکه ذکرش تسبیح و ستایش حضرت او است و لیکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید».

و نیز می فرماید:

(انا لله وانا الیه راجعون) [۵] «ما به فرمان خدا آمده و به سوی او رجوع خواهیم کرد».

و در آیه دیگر فرمود:

(وله أسلم من فی السموات والارض طوعاً و کرهاً والیه یرجعون) [۶] «هر چه در زمین و آسمان است خواه نا خواه مطیع فرمان خدا است و به سوی او رجوع خواهند کرد».

و از این جهت است که بعضی گفته اند: «الله محبوب الاشیاء کلها».

و این منافات ندارد که بعضی از افراد انسان به سبب بعض قواصر از او منصرف می شوند و سیر اختیاری خود را که باید به سوی او باشد، به قهقری مبدل کرده و از او دوری می جویند، مع ذلک در سیر کلی، همه به سوی او می روند و بازگشت همه به سوی او است (فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون) [۷] «پس منزه و پاک است خدائی که ملک و ملکوت هر موجودی به دست قدرت او است و همه شما به سوی او رجوع خواهید کرد».

و در لسان العرب است که: «معنی ولاه ان الخلق یولهون فی حوائجهم أی یضرعون الیه فیما یصیبهم ویفزعون الیه فی کل ماینوبهم».

وجه چهارم این است که از «اَلَه یلُوهُ لِیاهاً» به معنای «احتجب» مشتق باشد. چون حقیقت ذات او پنهان و محتجب از عقول

و ابصار بوده و دیده نمی شود. و در قرآن مجید نیز به این معنا اشاره شده است:

(لا تـدرکه الابصار وهو یـدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر) [۸] «او را هیـچ چشـمی درک ننماید، و حال آنکه او بینندگان را مشاهده می کند و لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است».

و اسم «البـاطن» نیز بر آن دلالت دارد و در حـدیث است: «ان الله احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار وان الملا الاعلی یطلبونه کما تطلبونه أنتم: خداونـد متعال از عقل ها محجوب و پنهان است چنانکه از بصـرها و چشـمها محجوب و پنهان اسـت وبه درستی که ملا اعلی و فرشتگان بالا او را طلب می کنند همچنان که شما طلب می نمائید.

بنا بر این، این وجه و وجه سوم نیز دلالت کلمه توحید بر نفی شرک در ربوبیت ظاهر است.

وجه پنجم این است که از «اله الی فلان» مشـتق است یعنی به او سکون و آرام گرفت؛ به این جهت که عقول به او آرامش می یابـد و جهان بینی اهل توحید به شـناخت او باور بخش و موجب اعتماد می گردد و دلها به یاد او اطمینان پیدا می کند چنانکه می فرماید:

(ألا بذکر الله تطمئن القلوب) [۹] «آگاه باش که تنها با یاد خدا دلها آرام می گردد».

و در دعای عرفه است:

«ماذا فقد من وجدک وماذا وجد من فقدک: چه چیزی را گم کرد کسـی که تو را پیدا کرد و چه چیزی را پیدا کرد کسی که تو را گم کرد؟».

وجه ششم اینکه «اِله» مشتق از «اَلِه» (به فتح فاء و کسر عین) است که به معنای پناه

جستن و پناه گرفتن باشد. و به خدا از این جهت «اِله» گویند که پناه حقیقی و مفزع همه است. بنا بر این، این وجه و وجه پنجم نیز کلمه توحید مطلق شریک را نفی می نماید. این بود عمده وجوه یا تمامی وجوهی که در مبدأ اشتقاق «اِله» فرموده اند.

و اما «اللهم»؛ در چگونگی ترکیب آن فرموده اند: معنای آن «یاالله» است و کلمه «یا» به جهت تعظیم اسم جلاله از آن حذف شده و عوض آن میم مشدّد در آخر آن آورده شده است و این از خصایص این اسم است؛ چنانکه تاء قَسَم به آن اختصاص دارد.

و فرّاء گفته است که: اصل «اللهم» «یا الله امنا بالخیر» است. یعنی: ای خدا قصد کن ما را به خیر. ولی قول اول ارجح و اقوی است.

پاورقی

[۱] سوره مریم، آیه۶۵.

[۲] خدا با علم ازلی بر همه آینده و گذشته خلق آگاه هست و خلق را هیچ به او احاطه و آگاهی نیست. (سوره طه، آیه۱۱۰).

[۳] سوره نور، آیه۴۱.

[۴] سوره اسراء، آیه۴۴.

[۵] سوره بقره، آیه۱۵۶.

[۶] سوره آل عمران، آیه۸۳.

[۷] سوره یس، آیه۸۳.

[۸] سوره انعام، آیه۱۰۳.

[۹] سوره رعد، آیه۲۸.

عرفان و معرفت

«معرفت و عرفان»، ادارک شیء است به اندیشه و تدبیر در اثر آن چیز، که اخصّ از علم می باشد. زیرا علم، مطلق ادراک است و به تفکر در خود شیء نیز حاصل می شود. به عبارت دیگر می توان گفت: معرفت، اعم است؛ زیرا علم، ادراک حقیقت شیء است و معرفت، ادراک شیء است خواه به حقیقت باشد یا به ظاهر و آثار.

و بنا بر اینکه عرفان و معرفت اعم از معرفت حقیقت شیء یا آثار و

وجوه آن باشد، حدیث شریف معروف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» را می توان تفسیر نمود که هر کس شناخت حقیقت نفس خود را که مرکب و محتاج و دارای سائر صفات و مشخصاتی است که باری تعالی از آن منزه است، می شناسد، پروردگار خود را که از این صفات و صورت عرفان اول، عرفان حقیقت نفس است و عرفان دوم، همان عرفان شیء و به چیزهائی است که از او سلب می شود و خارج از حقیقت ذات او است و می توان تفسیر نمود که هر کس شناخت نفس خود را که محتاج و نیازمند به غیر و مصنوع و مخلوق و مملوك غیر و غیر مستقل بالذات و معلول و حادث است، خدا را که صانع و خالق و مالك و آفریننده و هستی بخش او است به بی نیازی و کمال، و سایر صفات جلال و جمال می شناسد که بنا بر این وجه، عرفان و معرفت در هر دو جزء حدیث به معنای عرفان آثار و تفکر در آثار و اوصاف نفس و رب، حاصل شده و به معرفت به حقیقت آنها ارتباط و دلالت ندارد.

و می توان تفسیر نمود که هر کس نفس خود را بشناسد به اینکه حقیقت آن را نمی توان شناخت و درك آن میسّر نیست، پروردگار خود را نیز می شناسد به اینکه حقیقت وجود و کنُه ذاتش از دسترس ادراک بیرون است و بنا بر این وجه نیز معرفت، به حقیقت ذات تعلق نگرفته و با تدبّر در آثار، حاصل شده است؛ و در این معنی شاعر می گوید:

تو که در علم

خود زبون باشی

عارف کردگار چون باشی

و می توان تفسیر نمود که هر کس نفس خود را بشناسد که در اداره تمام اموری که مربوط به او است از جسم و روح یگانه است و تمام اعضاء و قوا تحت فرماندهی واحد قرار دارند، و اگر نظام اداره نفس، در فرمانده و دو مدیر داشت، امور آن مختل و تباه می گشت، می فهمد که در کل جهان و تمام عالم امکان نیز اگر فرماندهی و مدیریت متعدد باشد، نظام عالم کاینات مختل و همه تباه می شوند. لذا خدا را به یگانگی و وحدت و بی شریکی می شناسد. بنا بر این وجه نیز عرفان به غیر حقیقت و کنه ذات تعلق گرفته و به تدبّر در آثار حاصل شده است.

و تفسیر دیگر این است که هر کس نفس خود را بشناسد به اینکه دارای توانائی و علم و ادراک است هر چند محدود می شناسد که آن کسی که او را آفریده و این صفات را به او عطا کرده است خود دارای تمام صفات کمالیه است زیرا بدیهی است که «فاقد شيء مُعطی آن نخواهد بود» و نیازمند کسی را بی نیاز نخواهد کرد.

ذات نا یافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش

و نیز به تدبّر و اندیشه می شناسد که این صفات را خودش به خودش نداده چنانکه خودش را خودش نیافریده است، پس می شناسد که بخشنده، هر چه از هستی و صفات جمال و جلال دارد از خودش می باشد که این هستی و این صفات را به او عطا کرده است.

و بنا بر این وجه نیز عرفان در

هر دو جزء به تدبر در آثار فراهم می شود.

سایر وجوهی که در تفسیر این حدیث می توان بیان کرد نیز از این دو قسم خارج نیست.[۱] که یا معرفت نفس به حقیقت و به تدبّر در ذات آن حاصل شده و یا به تدبّر در اندیشه آثار آن و اما معرفت «ب» بنا بر تمام وجوه به تدبّر در آثار حاصل می شود.

و لذا گفته می شود فلان کس خدا را می شناسد و گفته نمی شود خدا را می داند. چون معرفت بشر به خدا به تدبّر در آثار او است نه به اندیشه در ذات او.

و از سوی دیگر گفته می شود خدا فلان چیز را می داند و گفته نمی شود که فلان چیز را می شناسد. زیرا معرفت بر علمی اطلاق می شود که وصول به آن به تفکر باشد و خدا از آن منزه است. بلکه علم خدا حضوری و بدون سابقه تفکر و اندیشه و غیر مسبوق به جهل و عدم است. گفته نشود که اگر معرفت باید مسبوق به تفکر و تدبّر در آثار شیء باشد پس اینکه گفته می شود معرفت الله فطری است و در قرآن مجید می فرماید:

(أفی الله شك فاطر السموات والارض) [۲] «در وجود خدا که فاطر آسمانها و زمین است شکی نیست». (همزه در آیه برای استفهام انکاری است).

و در آیه دیگر می فرماید:

(ولئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله) [۳] «و اگر از ایشان سؤال کنی که چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرده است، هر آینه می گویند خدا».

و بالجمله در این آیات و آیات دیگری

از قرآن مجید مثل آیه:

(فأقم وجهک للدین حنیفاً فطره الله التی فطر الناس علیها) [۴] «روی به جانب آئین اسلام آور و پیوسته از دین خدا که فطت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن».

و از احادیث شریفه استفاده می شود که معرفت خدا و رسول و امام فطری است و نیاز به تدبّر ندارد.

مقصود از اینکه گفته می شود، دین فطری است؛ به یکی از دو معنی است: یکی اینکه دین بر بشر تحمیل نشده بلکه با فطرت او موافق است و حرکت است در مسیری که انسان بالطبع و به فطرت باید داشته باشد و وقتی آن را بر او عرضه بدارند از آن سرباز نزده و ابراز تنفر نمی نماید و دین حاجت فطری او را بر می آورد.

مثلاً فطرت بشر خواهان عدالت و شایق به خیر و احسان است. از این جهت هر چه پیشنهاد عدالت بخش به او بدهند و او را به خیر و احسان، امانت و راستی، وفا و حفظ عهد، و رحم و انصاف دعوت نمایند، آن را طرد نمی نماید. و اگر عوامل و موانعی بین او و فطرتش حجاب نشده باشد از اینگونه پیشنهادها استقبال می کند.

همچنین چون نیاز به خدا پرستی در فطرت بشر است و انسان احساس می کند که فقیر و محتاج است، باید به یک نقطه ای که غنای مطلق و بی نیازی محض و قدرت نامحدود و علم غیر متناهی باشد، خود را متصل و متکی نماید. او کسی را می خواهد که بتواند حوائج او را برآورد و او را در شدائد و سختیها یاری دهد و یاد

او آرام بخش روح و روانش باشد.

بشر بالـذّات خود را گمراه می بینـد و هستی و تمـام حیثیـات خود را هر ساعت و هر دقیقه و ثانیه در معرض انواع خطرات می بینـد و می خواهـد به مرکزی که بر تمـام کاینـات حکم فرمـا و مسـلط و محیط بوده و پناهگاه او از این خطرات باشـد اتکاء و اعتماد کنـد. و لـذا وقتی دین را به مفهوم صـحیحش که برآورنـده این تمایلات فطری است به او عرضه بنمایند، بالفطره آن را قبول می کنـد، زیرا همان چیزی است که او می خواهـد. این معنا از فطری بودن دین با اینکه می گوئیم معرفت خدا به اندیشـه در آثار بدون تفکر در ذات حاصل می شود منافات ندارد.

معنای دیگر فطری بودن دین، این است که فطرت بشر آن را تأیید و تصدیق می نماید و از قضایائی است که اگر چه محتاج به قیـاس و برهـان است امـا قیـاس و برهـان آنهـا از خودشـان جـدا نیست و با آنها همراه و در آنها مطوی است. چنانکه گفته اند «قضایا قیاساتها معها» و در بیان مثال برای آن گفته شده است: این قضـیه که عدد چهار زوج است فطری است؛ زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که عـدد چهار قابل انقسام به دو عـدد متساوی است و هر عـدد قابل انقسام به دو عدد متساوی، زوج است، پس عدد چهار زوج است.

یا در همین مسأله «معرفت الله» می گوئیم: این قضـیه که عالم، خدا و آفریننده دارد فطری است زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که عالم

حادث و پدیده است و هر حادث و پدیده، آفریننده و پدید آورنده دارد، پس عالم آفریننده دارد.

یا می گوئیم: عالم ناظم غیبی و غیر مرئی دارد، فطری است. زیرا دلیل آن از آن جدا نیست و آن مثل این قیاس و برهان است که عالم نظم و حساب دارد و هر چیزی که نظم و حساب داشته باشد نظم دهنده دارد. یا هر نظم و حسابی ناظم دارد پس عالم ناظم دارد. یا پس نظم و حساب عالم نیز ناظم دارد.

بنا بر این، فطری بودن دین به حسب اصطلاحات اهل معقول و منطق، این است که دلائل یک قضیه ای که مورد تصدیق قرار می گیرد با خود او باشد و این اصطلاح نیز با معنای لغوی عرفان و معرفت که به حقیقت اشیاء تعلق نمی گیرد و به شناخت اموری مربوط است که با تفکر و اندیشه در آثار آنها شناخته می شوند، منافات ندارد. زیرا قضیه فطری هر گاه با آثاری که با موضوع آن قضیه فطری ارتباط داشته باشد، همراه باشد و آن آثار دلیل آن باشد، شناخت آن قضیه، عرفان و معرفت خواهد بود.

و بالاخره سومین معنا برای فطری بودن دین این است که انسان خود به خود و ناخود آگاه و بدون اینکه قصد و نیت قبلی داشته باشد به سوی خدا متوجه می شود و در فرصت هائی دلش به سوی خدا کشیده شده و به یاد او می افتد، حتی مکرر شنیده و دیده شده است افرادی که در الحاد و زندقه بسیار متعصب و در عناد و لجاج با اهل توحید سخت استوار بودند، در طی جریانها

و حوادثی که در زندگی آنها روی داد، ناخوآگاه به سوی خدا متوجه شدند یا عملیات و کارهائی از آنها سر زد که منشأ آن جز ایمان به عالم غیب و جهان دیگر، چیز دیگری نیست.

از جمله در هنگام ابتلاـ و گرفتاریها وقتی که انسان امیدش از همه جا بریده و قطع شود دلش به سوی او متوجه می شود چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

(قل أرأیتم ان أتیکم عذاب الله أو أتتکم الساعه أغیر الله تدعون ان کنتم صادقین بل ایاه تدعون) [۵] «بگو آیا می بینید، اگر عذاب خدا یا روز قیامت، برای شما آمد آیا غیر خدا را می خوانید اگر شما راستگو باشید، بلکه او را می خوانید».

و در حدیثی که در تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری (ع) از حضرت صادق (ع) روایت شده، همین معنی بیان شده است.

بر حسب این حدیث شخصی از امام صادق (ع) در باره خدا سؤال نمود. حضرت در پاسخ او فرمود:

«هل رکبت سفینه قط: آیا هرگز سوار کشتی شده ای؟».

عرض کرد: بله.

فرمود: آیا کشتی تو شکسته شده است در حالی که کشتی دیگری نباشد که تو را نجات دهد و شناگری ندانی که تو را بی نیاز کند؟

عرض کرد: بله.

فرمود: آیا دل تو متوجه شد به اینکه شی ای از اشیاء هست که بتواند تو را از ورطه ای که در آن افتاده ای نجات دهد؟

عرض کرد: بله.

فرمود: «ذلک الشیء هو الله القادر علی الانجاء حین لا منجی وعلی الاغاثه حیث لا مغیث: این شیء آن خدائی است که توانا بر نجات دادن است، هنگامی که نجات دهنده ای نیست، و توانا به

فریاد رسیدن است هنگامی که فریاد رسنده ای نیست.

و چه نیکو سروده است در این معنی مرحوم آیت الله والد در گنج دانش:

شناسائی حق امری غریزی است

در این نکته حکم عقل طبیعی است

اگر افتی به دام ابتلائی

بجز او از که می جوئی رهائی

باری از جمله فرقهای معرفت و علم این است که فرموده اند ضد معرفت انکار است چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

(یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها) [۶] «نعمت خدا را شناخته سپس انکار می کنند».

و می توان گفت این هم إشعار دارد بر اینکه معرفت از اموری است که در فطرت انسان است جهل مطلق به آنچه که به آن تعلق می گیرد ندارد. لذا اگر آن را نفی کرد انکار است. و جهل یا اعم از عدم معرفت و عدم علم است یا فقط ضد علم است. بدیهی است که این دو لفظ به گونه های دیگر استعمال می شوند و چنان نیست که کل مطلب در این دو لفظ (علم و معرفت) این باشد که ما برشمردیم بلکه با مراجعه به کتب لغت و موارد استعمالات و بررسیهای دقیق تر به نکات بیشتر می رسیم.

چنانکه از همین بیاناتی که در اینجا نمودیم معنی و تفسیر بعضی از احادیث مثل حدیث معروف «اعرفوا الله بالله» مکشوف می گردد.

و همچنین معلوم شد که عارف اگر چه مقول به تشکیک است به آن پیره زنی که از او پرسیدند خدا را به چه شناختی؟ گفت: به گردش کردن این چرخ (اشاره نمود به چرخی که در پیش رو داشت) که تا او را نگردانم نمی گردد، پس چگونه چرخ گردون بدون گرداننده و محرک،

در حرکت است، نیز اطلاق می شود. و لذا گفته اند «علیکم بدین العجائز».

بلی در طبع هر داننده ای هست

که با گردنده گرداننده ای هست

از آن چرخک که می گرداند آن پیر

قیاس چرخ گردون را همی گیر

اگر چه از ازل یابی درستش

نگردد تا نگردانی نخستش

هم بر این عجوزه، عارف گفته می شود و هم بر آن فیلسوفی که همین برهان حرکت را با تفصیل و کشف حرکاتی که کل جهان و اعضا و اجزای آن را به این شکل در آورده، از حرکات اتمی تا کهکشهانی و بالاتر و حرکت جوهری با قوی ترین تقریر علمی بیان می نماید و هیچ چیز و هیچ موجود را در این عالم از حرکت بلکه حرکات گوناگون فارغ نمی بیند و از تماشای حرکات عالم حیوان، نبات، جماد، کرات و درک آنها سرمست معرفت و سرشار از لذت معنوی و عرفانی می شود، همه عارفند و همه او را می طلبند و شوریده و شیفته و واله اویند.

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه

آری هم آن عارفی که می گوید: «ما رأیت شیئاً إلاّ ورأیت الله قبله: چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را قبل از آن دیدم».

و هم آنکه می گوید: «ما رأیت شیئاً الاّ ورأیت الله بعده: چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را بعد از آن دیدم».

و هم آن عارف موحد و یکتاشناسی که مصداق این شعر می باشد.

هرگز حدیث حاضر غایب شنیده ای

من در میان جمع و دلم جای دیگر است

بلکه خود را هم فراموش می کند و فریاد می زند «مارأیت شیئاً سوی الله: چیزی را

ندیدم بجز خدا».

اما در اصطلاح عرفان و عرفای حقیقی، عارف صورتان مجازی که ریاضات حقّه و شرعی را ترک کرده و به اوراد و اذکار و ترتیبات مبتدع و غیر وارده از مبدأ وحی و خواندن اشعار و غزلیات سرگرم کننده و تعالیم افراد منحرف را به جای تعالیم اهل بیت عصمت و طهارت: برنامه خود قرار داده و ترک دنیا را به ترک امر به معروف و نهی از منکر و مداخله نداشتن در امور اجتماعی می دانند و می خواهند با همه در مسلک صلح کل باشند عارف نمی گویند. بلکه عارف کسی است که در معرفت خدا و معرفت انبیاء و اوصیا که اولیای مسلّم اویند و معرفت شریعت و احکام او و سلوک راه آنها بیش از حدّ متعارف به مقاماتی رسیده و به درجاتی نایل شده باشد.

پاورقی

[۱] وجوهی را که در تفسیر این حدیث فرموده اند، می توانید در کتاب «مصباح الفلاح» یا «نفایس العرفان» که هر دو از تألیفات مرحوم آیه الله پدر نگارنده این رساله است مطالعه فرمائید.

[۲] سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

[۳] سوره لقمان، آیه۲۵.

[۴] سوره روم، آیه ۳۰.

[۵] سوره انعام، آیه ۴۰.

[۶] سوره نحل، آیه۸۳.

نفس

«نفس» در لسان عرب و کتاب و سنت و اشعار و بیانات فارسی و عربی، در معانی متعدد استعمال شده است که از جمله به بعضی از موارد آن اشاره می شود.

معنی اول این است که نفس گفته می شود و از آن، آن حیثیت و ناحیه وجود انسان قصد می شود که اگر کنترل نشود و عقل با کمک نیروی بازدارنده ایمان آن را در حد اعتدال بین افراط و تفریط نگاه ندارد، سبب

شقاوت و سقوط انسان می گردد؛ باید عقل با نیروی بازدارنده و راننده ایمان، نفوسی را که سستی و وقوف و عقب ماندگی و تنبلی دارند به پیش براند و نفوس حادّ و سرکش و افراطی را از طغیان باز دارد.

این بُعد وجود انسان، همان غرائز گوناگون او مثل غریزه شهوت، غضب، حب نفس، حب جاه و سایر میلها و غرائز است که اگر چه همه را تحت سه قوه «شهویه» و «غضبیه» و «واهمه» می شمارند، وجود انسان میدان عملیات این غرائز و تنازع آنها است و به این ملاحظه نفس در برابر عقل گفته می شود.

در قرآن مجید می فرماید: (وأما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنه هی المأوی) [۱] «هر کس از ایستگاهی که در برابر پروردگارش دارد (مقام رب) بترسد و نفس را از هوی و هوس باز دارد به تحقیق که بهشت جایگاه او است».

هوائی که در این آیه ذکر شده، ظاهراً همان هوای نفس و تاثیر غریزه زیاده طلبی بشر در غرائز دیگر است. زیاده جوئی های نفس در اعمال غرائز و میل او به خوشگذارنی و عیش و تن پروری و بیکاری و افراط در هوای نفس است که باید نفس را از آن باز داشت و در این راه باید انسان تا آنجا جلو برود و ترقی کند که دواعی نفسانی در اعمال این غرائز را در خود بمیراند و معنی «موتوا قبل أن تموتوا» را در خود حاصل سازد.

با این نفس باید مجاهده کرد؛ جهاد اکبری که پیغمبر (ص) به مردمی که از جهاد با دشمن خدا برگشته بودند فرمود:

«رجعتم من الجهاد

الاصغر وبقی علیکم الجهاد الاکبر [۲] از جنگ و جهاد کوچك برگشتید و حال آنکه جهاد بزرگتر برای شما باقی است».

همین جهاد با نفس است که بسیار دشوار است و حتی بعضی از عواملی که در جهاد با کفار یا و مدد کار انسانند یا حداقل مانع نیستند، در اینجا در کنار نفس، با شخص مجاهد در ستیزند.

و چه بسا که انسان گمان کند نفس را رام کرده و بر آن مسلط شده است، در حالی که همین گمان، از تسویلات و اغوائات نفس است و چنان نفس او را در معرکه های مختلف مغلوب می نماید که جبران آن شکست بسا به زودی ممکن نگردد.

دوزخ است این نفس ودوزخ اژدهاست

کوبه دریاها نگردد کم و کاست

نفس را هفتصد سر است و هر سری

از ثری بگذشته تا تحت الثری

اگر انسان زمام نفس را در اختیار بگیرد، نفس یار و مدد کار او در سلوك طریق کمال و سیر الی الله خواهد شد و از سوی دیگر اگر آن را به حال خود واگذارد، تقاضاهای عجیب و غریب و مهلك و وحشتناك از او می نماید و هر چه بیشتر به تقاضای او توجه کند تقاضاهای خطرناك او بیشتر می شود.

النفس راغبه اذا رغبتها

واذا ترد الی قلیل یقنع

باری چه بسیار قهرمانان و زورمندان میدانهای نبرد که در میدان نبرد با نفس مانند گنجشکی ضعیف، خوار و ذلیل می باشند.

مردی گمان مبر که به پنجه است و زور کتف

بانفس اگر برآئی دانم که شاطری

با شیر مردیت سگ ابلیس صید کرد

ای بی هنر بمیر که از گربه کمتری

و از بهترین اشعاری که وضع نفس و چگونگی موضع گیری در

برابر آن را تشریح می کند این اشعار «بوصیری» در قصیده معروف به «بُرده» است.

النفس کالطفل ان تهمله شب

علی حب الرضاع، وان تفطمه ینفطم

کم حسنت لذه للمرء قاتله

من حیث لم یدر ان السم فی الدسم

وخالف النفس والشیطان واعصمها وان هما محضاک النصح فاته [۳].

در حدیث است: «جاهد هواک کما تجاهد عدوک [۴] با هوای نقست بجنگ کما اینکه با دشمنت جنگ می کنی».

از این حدیث و بعضی احادیث دیگر استفاده می شود که نفس به خودی خود مذمتی ندارد بلکه متابعت هوای او و تحت ضوابط عقلی و شرعی قرار ندادن او، مذموم و خطرناک است.

چنانکه از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت است در نهج البلاغه:

«إنّ ماأخاف علیکم اثنان اتباع الهوی وطول الامل فأما اتباع الهوی فیصد عن الحق وأما طول الامل فینسی الاخره [۵] همانا ترسناک ترین چیزی که من برای شما می ترسم، دو چیز است: تبعیت هوی و هوس، و طولانی کردن آرزوها؛ که تبعیت هوا و نفس، از حق جلوگیری می کند، و طولانی کردن آرزوها، آخرت را به باد فراموشی می سپارد».

معنی دوم این است که گاهی نفس گفته می شود و از آن یکی از حالات و شؤون مختلف آن قصد می شود، مانند «نفس امّاره» که صاحب خود را به بدی امر می کند. چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

(وما أُبرء نفسی ان النفس لاماره بالسوء الاّ ما رحم ربی) [۶] «تبرئه نمی کنم نفس خود را به تحقیق که نفس هر آینه بسیار امر کننده به بدی است، مگر آنچه را که خدا رحم کند».

که الف و لام در کلمه «النفس» اگر برای جنس یا استغراق باشد ظاهر

آن این است که جنس نفس یا هر نفسی اماره به سوء است. اما با توجه به آیات دیگر و احادیث و روایات و اینکه فطرت بشر بر هدایت و مسیر را صواب است این احتمال مردود است.

چنانکه در حدیث است که حضرت امام زین العابدین (ع) در برابر این سخن حسن بصری که گفت: «عجبت لمن نجا کیف نجا: تعجب داردم از حال آنکه نجات یافت، چگونه نجات یافت».

فرمود:

«عجبت لمن هلك کیف هلك: تعجب دارم از کسی که هلاك گردید چگونه (و چرا) هلاك گردید». سخن حسن بصری بر این مبنی است که سیر عادی هر کسی به سوی هلاکت است. لذا اگر کسی نجات یافت جای شگفتی است. ولی رهنمود امام (ع) این است که مسیر عادی هر کسی به سوی رستگاری و کمال و رسیدن به قرب الهی و وصال معنوی است لذا اگر کسی نجات یافت جای تعجب نیست که با فطرتی که انسان دارد و با وسایل و نعمت هائی که در اختیار دارد و می تواند از همه در سیر الی الله تعالی یاری بگیرد و همه را با خود همکار سازد و با این همه هدایت های فطری و عقلی و شرعی هلاك گردد، این هلاکت جای تعجب است.

علی هذا ظاهر این است که الف و لام در کلمه «النفس» برای عهد است و مقصود همان نفس امّاره است و مراد از نفس امّاره هم نفس انسان در حال سقوط و سیرهای حیوانی او است و در روایاتی که در مذمت نفس رسیده است مراد همین نفس است و دستوراتی که برای تهذیب و تزکیه نفس و جهاد

با آن رسیده یا مستقیماً به جهاد با این نفس نظر دارند یا پیشگیری هائی را پیشنهاد می نمایند که نفس انسان متمایل به این حال نگردد و در سیر کمالی خود فعال تر شود.

مقامات چهارگانه ای که علمای اخلاق با استفاده از رهنمائی های قرآن مجید و اهل بیت: طی آن مقامات را توصیه نموده اند، یا خط جهاد با نفس است و یا مربوط به تکمیل نفس این مقامات عبارتند از «محاسبه» و «مشارطه» و «معاتبه» و «معاقبه» چنانکه در احادیث نیز وارد شده است:

«حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا وزنوها قبل أن توزنوا وتجهزوا للعرض الاكبر [۷] محاسبه نمائید خود را پیش از اینکه در معرض حساب روز قیامت قرار بگیرید؛ و بسنجید آن را پیش از آنکه سنجیده شوید و برای حساب روز قیامت آماده گردید».

و در روایات است که شخصی از بنی اسرائیل چهل سال عبادت کرد و سپس قربانی نمود، قربانی او مقبول نشد؛ نفس خود را مورد عتاب و سرزنش قرار داد و گفت: «ما اُوتیت الاّ منك وما الذنب الا لك: به من وارد نشد (آنچه وارد شد) مگر از تو و گناه نیست مگر برای تو» به او خطاب شد توبیخی که به نفس خود کردی از عبادت چهل ساله ات بهتر است.

و در «مشارطه» می توان نذر زجر از گناه را مثال آورد. چنانکه در «معاقبه» نیز می توان به کفارات استشهاد نمود.

باری از نام های دیگری که نفس به مناسبت شؤون و حالات دیگر دارد، یکی «نفس لوّامه» و دیگری «نفس مطمئنّه» است.

پاورقی

[۱] سوره نازعات، آیه ۴۰.

[۲] کافی و وسایل الشیعه، باب جهاد نفس.

[۳] نفس مانند

کودک است که اگر او را از شیر بازگیری، باز گرفته می شود.

چه بسا نیک جلوه می کند برای آدم لذتی که کشنده او است، از آن جهت که نمی داند سمّ در چربی است. و مخالفت کن نفس و شیطان را و نافرمانی کن آنها را و اگر تو را خالصانه خیر خواهم نمایند، آنها را متهم بشمار.

[۴] کافی و وسایل، باب جهاد با نفس.

[۵] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه۴۲.

[۶] سوره یوسف، آیه۵۳.

[۷] کافی و وسایل، باب جهاد اکبر.

نفس لوامه

«نفس لوّامه» عبارت است از نفسی که صاحب خود را بر گناهی که از او صادر شده و بر آنچه از منافع حقیقی و کمالات انسانی و درجات اخروی از او فوت می شود ملامت می نماید.

و این از علائم ایمان است که اگر از شخص گناهی صادر شود و پشیمان نگردد، به حکم «من لم یندم علی ذنب ارتکبه فلیس بمؤمن [۱] کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب شده مؤمن نیست». و اگر پشیمان شود لازم آن، ملامت و سرزنش نفس است بر گناهی که از او صادر شده است.

و نیز در روایت است که مؤمن گناه خود را مانند صخره و سنگ بزرگی می بیند که می ترسد بر او فرود آید، و منافق گناه را مثل مگسی می بیند که بر بینی او نشسته باشد.

«انّ المؤمن یری ذنبه کأنما صخره یخاف أن تقع علیه، وانّ الکافر لیری ذنبه کأنه کذباب مرّ علی أنفه». [۲].

و این نفس لوّامه همان نفسی است که در قرآن مجید می فرماید: (لاـ اُقسم بالنفس اللوّامه): «نه سوگند به نفسی که بسیار ملامت کننده است».

به هر

حال از روایات و آیات، مدح نفس لوامه استفاده می شود و صاحب چنین نفسی باید آن را که علامت بیداری وجدان و آگاهی باطن و ضمیر است، غنیمت بداند و در نیل به مراتب بالاتر تلاش کند.

پاورقی

[۱] کافی و وسایل، باب توبه.

[۲] مکارم الاخلاق چاپ قدیم، ص۲۵۷، فصل۵، وصیت پیغمبر (ص) به اباذر.

نفس مطمئنه

«نفس مطمئنه»، نفسی است که صاحب آن به عقاید حقّه و ثواب و عقاب اطمینان یافته و آرامش دارد. چنانکه در صفت اهل تقوی، امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

«فهم والجنه کمن قد رآها وهم فیها منعمون وهم والنار کمن قد رآها وهم فیها معذبون [۱] پرهیزکاران، نسبت به بهشت مانند کسانی هستند که آن را دیده و به نعمت آن نایل شده باشند و نسبت به آتش، مانند کسانی هستند که آن را دیده و در آن معذب شده باشند».

و در روایتی که مربوط به جوانی از انصار است (که بر حسب بعضی روایات «حارثه بن مالک انصاری» نام داشت) نیز نظیر همین جمله هست.

این حال اطمینان نفس که از آثار یقین است، از شؤون ممتاز نفس است و درجات سعادت بستگی به درجات این اطمینان دارد و از شؤون آن رضا و تسلیم و توکل و تفویض است که شرح آن در اینجا اطاله کلام و زاید بر مقام شمرده می شود.

این مقام است که به موجب قرآن صاحبش به خطاب:

(یاأیتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی) [۲] سرافراز می شود.

چنانکه در کافی است که از حضرت صادق (ع) سؤال شد «هل یکره المؤمن علی قبض روحه: آیا مؤمن بر قبض روحش اکراه می شود.

فرمود:

«لا والله: نه به خدا سوگند»؛ به تحقیق وقتی که ملك الموت برای قبض روح او می آید، جزع و بی تابی من کند. ملك الموت به او می گوید: جزع نکن به خدا سوگند من به تو مهربان تر از پدرت هستم اگر حاضر بود. سپس می گوید: نگاه کن، نگاه می کند انوار محمد (ص) و علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین و سایر ائمه: را می بیند. ملك الموت به او می گوید: اینها هستند، رفقای تو در بهشت در این حالت هیچ چیزی برای او از قبض روحش خوش آیندتر نیست.

بدیهی است این نفس مطمئنه نیز مراتب متعددی دارد، چنانکه یقین نیز دارای مراتب و درجاتی است تا برسد به مرتبه بلند سید الشهداء حسین (ع) که بالاترین مراتب اطمینان نفس را دارا بود و در حرکت تاریخی کربلا از آغاز تا پایان بر سر موضع الهی خود ایستاد و مصائب جانکاه که شجاع ترین و دلاورترین افراد را سست می نماید و از انجام تصمیم و تعقیب هدف باز می دارد، او را از انجام تصمیم و تعقیب هدف مقدسش باز نداشت. لذا سوره فجر که این آیه (یاأیتها النفس المطمئنه...) آخرین آیه آن است، به نام آن حضرت نامگذاری شده است و در روایت است:

«اقرؤا سوره الفجر فی فرائضکم ونوافلکم فانها سوره الحسین (ع) [۳] «بخوانید سوره فجر را در فریضه ها و نافله هایتان زیرا آن، سوره حسین (ع) است».

و سومین معنای نفس، ذات شیء و خود شیء است مثل اینکه در قرآن مجید می فرماید: (سنریهم آیاتنا فی الافاق وفی أنفسهم حتی یتبین لهم انه

الحق) [۴] «ما آیات قدرت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً روشن می گردانیم تا آشکار شود که آن حق است».

و همچنین می فرماید:

(وفی أنفسکم أفلا تبصرون) [۵] «آیا در خودتان به چشم بصیرت نمی نگرید».

و مثل «نفسک» در همین دعا.

گفته نشود که این معنی با اضافه آن به ضمیر مخاطب یا مغایب یا ضمیر نفس یا ظاهری که به معنی آنها باشد، منافات دارد.

زیرا علتش این است که در اینجا فایده اضافه این است که نفس مضاف الیه مقصود است و در واقع این اضافه، تعیین کننده نفس می شود و آن را از اطلاقی که دارد خارج می نماید و به این اعتبار دوئیت بین مضاف و مضاف الیه حاصل است. مثل اینکه می گوئیم خود شما، و شخص شما.

چهارمین معنای نفس، روح و جان است چنانکه در این آیه است:

(الله یتوفی الانفس حین موتهاوالتی لم تمت فی منامها) [۶] «خدا وقت مرگ، ارواح را می گیرد و آن را که هنوز مرگش فرا نرسیده در خواب روحش را می گیرد».

و در شعر منسوب به امیرالمؤمنین (ع) است:

نفسی علی زفراتها محبوسه

یالیتها خرجت مع الزفرات

و شاید از این قسم باشد قول کسی که می گوید: «والذی نفسی بیده: قسم به خدائی که جانم در دست او است».

پاورقی

[۱] نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۹۳.

[۲] «ای نفس قدسی و دل آرام (به یاد خدا) امروز به حضور پروردگارت باز آی که تو خشنود (به نعمتهای ابدی او) و او راضی از (اعمال نیک) تو است باز آی و در وصف بندگان خاص من در آی و در بهشت (رضوان) من داخل شو». (سوره

فجر، آیه۲۷ ۳۰).

[۳] ثواب الاعمال وعقاب الاعمال شیخ صدوق (ثواب قراءه السور).

[۴] سوره فصلت، آیه۵۳.

[۵] سوره ذاریات، آیه۲۱.

[۶] سوره زمر، آیه۴۲.

نبی و نبوت

«راغب» می گوید: «نبوت» سفارت بین خدا و بین خردمندان از بندگان او برای برطرف کردن علت آنان در امر معاش و معاد است و نبی را برای اینکه خبر دهنده است به آنچه عقل های پاک به سوی آن آرام می گیرند نبی می گویند و صحیح است که فعیل به معنی فاعل باشد یعنی خبر دهنده، چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

(نبیء عبادی أنی أنا الغفور الرحیم) [۱] «(پیامبر گفت:) مرا خدای دانای آگاه (از همه اسرار عالم) خبر داد».

پاورقی

[۱] سوره تحریم، آیه۳.

رسول

«رسول» به معنای فرستاده و پیام بر و پیام آور است و چنانکه راغب می گوید گاه به سخن و پیامی که برده می شود، رسول گفته می شود. چنانکه بر شخصی که رسالت را تحمل می کند نیز رسول گفته می شود. و رسول و رُسُل بر انبیاء و ملائکه اطلاق می شود و بر کسی که برای انجام کاری فرستاده شده باشد نیز رسول گفته می شود. چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

(توفّته رسلنا وهم لا یفرطون) [۱] «رسولان ما او را می میرانند و در قبض روح آنها هیچ تقصیری نخواهند کرد».

و موارد اطلاقات آن اعم از این است که امری که رسول برای آن ارسا شده محبوب کسانی باشد که به سوی آنها فرستاده شده یا مکروه آنها باشد.

بنا بر آنچه گفته شد، می توان گفت فرق نبی و رسول این است که در مفهوم نبی، رسالت و پیام آوری نیست نه به این معنی که نبی، رسول نباشد. بلکه به این معنی که شخصی را که رسول و نبی می گویند از این لحاظ که

خبر دهنده و خبر داده شده از خدا و حقایق غیبی و احکام و اموری است که به او وحی می شود به او نبی می گویند. و از لحاظ اینکه فرستاده و حاصل رسالت و مأمور به تبلیغ است به او رسول گفته می شود. بنا بر این ممکن است در قسمتی از خبرهائی که می دهد پیام آور نباشد و خبر دهنده و نبی باشد. مثل بسیاری از خبرهائی که رسول خدا (ص) در غیر قرآن مجید از گذشته و آینده و امور غیبی و اوضاع بهشت و جهنم و صنوف فرشتگان و امثال آن داده اند که این خبرها به عنوان پیام از سوی خدا برای مردم بیان نشده، بلکه خبرهائی است که پیام آور از سوی خدا و شخصی که با عالم غیب ارتباط و اتصال دارد از آن خبر می دهد.

اما رسالت همه جا با نبوت توأم است و به همان حیثیتی که رسالت اطلاق می شود نبوت هم اطلاق می گردد و وجه صحت حمل رسول، وجه صحت حمل نبی بر صاحب رسالت می باشد. بنا بر این مفهوم نبی و نبوت اعم از رسول و رسالت است اما لزومی ندارد که مثل اعم و اخص مطلق، اعم دو مصداق داشته باشد. بلکه می توان گفت نبی و رسول مصداقاً واحدند و نبی بر غیر رسول اطلاق نمی شود هر چند اطلاق آن بر رسول به لحاظ جهتی است که اعم از رسالت است.

و اگر این جهت را که نبی و رسول مصداقاً واحدند قبول نکنیم و گفته شود چون بر بعضی از انبیای بنی اسرائیل با اینکه رسالت

و پیامی برای قوم نداشتند نبی اطلاق شده است، بنا بر این هر رسولی نبی است و هر نبی ای رسول نیست.

پاسخش این است که: به هر صورت، اطلاق نبی بر رسول به لحاظ همان حیثیتی است که بر نبی غیر مرسل اطلاق می شود. علاوه بر این، نکته دیگری که محتمل است از آیه شریفه: (فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین). [۲] استفاده شود این است که خدا انبیاء را مبعوث فرمود، یعنی پس از آنکه دارای مقام و منصب نبوت (هر چند به معنای خبر داده شده و اسم مفعولی باشد) شدند آنها را برانگیخت و به رسالت فرستاد بنا بر این امکان دارد که به این نحو واقع شده باشد که پیغمبران قبل از رسالت به مقام نبوت نایل شده باشند مگر در مواردی که تصریح به نحو دیگر شده باشد و در آنچه گفته شد فرقی نیست بین اینکه نبی مشتق از «نبأ» باشد یا اینکه مشتق از «نبوت» به معنای بلندی رتبه و عُلوشأن باشد و بنا بر تمام وجوهی که گفته شد و وجوه و احتمالات دیگر «خاتم النبیین» به معنای خاتم تمام انبیاء و رسل می باشد به خلاف «خاتم المرسلین» که صراحت «خاتم النبیین» را ندارد.

و ممکن است گفته شود بر حسب بعضی از وجوهی که در فرق این دو کلمه گفته شده است فقط دلالت بر ختم رسالت و پایان سفارت بین خدا و خلق دارد و لذا «خاتم النبیین» به صراحت دلالت بر پایان نبوت و رسالت دارد هر چند گفته شود که نبی بر کسی که به توسط خواب خبر از خدا می دهد نیز

اطلاق می شود چون پر واضح است که مقصود این نیست که نبی فقط بر کسی که از خواب خبر می دهد اطلاق می شود بلکه مقصود این است که چنانکه اطلاق نبی بر کسی که به واسطه مشاهده فرشته، یا تلقی مستقیم وحی، یا همه وسائط ممکن، از خدا خبر می دهد، صحیح است و در قرآن و حدیث و شعر و کل لسان عرب بسیار است بر کسی که فقط از خواب خبر می دهد نیز مجوّز استعمال دارد و اگر در موردی استعمال شد که قرینه ای بر اراده خصوص این معنی بود مخالف لغت و اصطلاح نمی باشد.

پاورقی

[۱] سوره انعام، آیه۶۱.

[۲] خدا رسولان را فرستاد تا نیکوکاران را بشارت دهند و بدان را بترسانند. (سوره بقره، آیه۲۱۳).

حجت

حجت آن چیزی است که بر صحت یکی از دو طرف نقیض، مثل وجود و عدم چیزی به آن استدلال و احتجاج می شود. همچنین دلالتی است که بیانگر راه مستقیم باشد و حجج الهی (حجتهای خدا) هر چیزی است که خدا به آن بر بندگان خود احتجاج نماید، یا بندگان خود را به وسیله آن به سوی خود هدایت کرده باشد.

بنا بر این، معجزات انبیاء همه حجّت است، کل عالم حجت است، تمام آیات الهی و نعمتهای غیر متناهی، هر پدیده و هر مخلوق و اعضاء و اجزای آنها و نظاماتی که در آنها برقرار است همه حجتند، جنبندگان دریا و صحرا و هوا، گیاهان و گلها، درختان و برگها و شکوفه های آنها، و آسمان و زمین و آنچه در آنها است، همه حجتهای خدایند که اگر تمام درختها قلم باشند و

هفت دریا مداد گردند و بخواهند کلمات و آیات و حجتهای حق تعالی را بنویسند کلمات الهی تمام نخواهد شد.

(ولو أن مافی الارض من شجره أقلام والبحر یمده من بعده سبعه أبحر مانفدت کلمات الله). [۱].

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقتش دفتری است معرفت کردگار

هر فرد از افراد انسان، خودش و چشم و گوش و زبان و مغز و خون و استخوان و پوست و اعضای ظاهر و باطنش و سلولها و گلبولهای سفید و قرمزش بر خودش و بر دیگران حجت است. عمر و زندگی و تندرستی و خلاصه همه چیز و همه اوضاع و فراز و نشیب های آگاهی بخش و مناظر مختلف، همه و همه حجتند که اگر انسان به آگاهی نرسیده و این همه آیات را ندیده و از خط منحرف شده باشد، همه این حجتها علیه او اقامه شده و او را محکوم می نمایند و راه عذر را بر او می بندند، قرآن مجید کتاب خدا و معجزه باقی حضرت خاتم الانبیا (ص) و احکام و هدایتهایش بر همه بشریت حجت است و آیات آن نیز هر کدام حجت است. علاوه بر آنکه در خود آیات احتجاج و اقامه حجت بر معارف و عقاید دینی شده باشد، بزرگترین حجتهای الهی یکی عقل است و دیگر نعمت وحی و نبوت انبیاء و امامت اوصیاء است که استمرار هدایت پیغمبران می باشد.

عقل، نورافکن نیرومند و پر تابشی است که درون جان انسان را روشن می سازد و خیر و شر و نیک و بد را تمیز می دهد و به وسیله آن خدا انسان را بر سایر موجودات زنده این

کره خاکی برتری داده است.

«نبوت» و «امامت» نیز ظهور اسم «الهادی»، و راهنمای عقل و میزان، و معیار و نگهبان اعتدال، و رساننده و مبین برنامه های الهی و نسخه های سعادت فکری و عملی انسانند.

بشر از طریق نبوت انبیاء و امامت اوصیاء، به برنامه های سعادت روح و جسم، و دنیا و آخرت، و معارف یقینی هدایت می شود و از چشمه زلال علوم و آگاهیهای آن می نوشد.

اگر انبیاء نبودند و خدا آنها را نفرستاده بود، هیچ را قطعی و یقینی در اختیار بشر قرار نمی گرفت. فلاسفه و حکماء با آن همه فریاد و طمطراق، نتوانسته اند در مسائلی که فکر بشر را به خود مشغول نموده به یک زبان حرف بزنند و بطور قطع نظر بدهند، حتی بسا یک فیلسوف در دوره زندگیش، در این مسائل نظرات مختلف اظهار نموده و سرگردانی خود را در این مسائل آشکار می کند.

اما این انبیاء و اوصیاء بودند که همه یک زبان و با کمال قاطعیت و سرشار از ایمان و یقین این مسائل را برای بشر بازگو کردند و تاریکیها و تحیرها و ضلالت ها را از میان بردند.

هیچ صنفی از اصناف بشر بقدر این صنف بر بشریت حق ندارد. لذا اینها حجج الهی هستند و اعظم و اتّم آنها، شخص مقدّس خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله (ص) و خلفاء و جانشینان آن حضرت، علی بن ابی طالب (ع) و یازده فرزند آن بزرگوار: می باشند.

و اگر چه آن طور که گفته شد حجتهای الهی بیشمار است و همه و هر چه هست حجتند اما ظهور حجیت این چهارده تن چنان است که

همه حجج، تحت الشعاع آنها قرار گرفته و هر وقت حجت و حجج گفته شود از آن این ذوات مقدسه فهمیده می شود.

و امروز حجت مطلق، ولی الله اعظم، حضرت صاحب الزمان مهدی منتظر (ع) می باشد و چنان اسم حجت به این ذوات شریفه اختصاص یافته که بسیاری از کتابهای مربوط به امامت و حالات شریف آنها را کتاب حجت یا «الامامه» نام نهاده اند مانند کتاب «الحجه» از ابواب کتاب شریف کافی، تألیف شیخ اجل اقدم کلینی بلکه از حدیث شریف مروی از امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه (ح۱۴۷) و کتابهای دیگر از سنی و شیعه استفاده می شود که زمین اگر بدون حجت باقی بماند، حجتهای خدا و بینات او باطل می گردد. به این معنی که حجیت سایر حجج نیز به وجود امام و حجت، تمام می گردد و اگر امام و حجت نباشد، احتجاج به حجتهای دیگر بر مردم موجب قطع عذر آنها نمی گردد و از معانی لطیف و امید بخش در این باب کلام حضرت مولی (ع) است که می فرماید: «أما شاهد لکم وحجیج یوم القیامه عنکم [۲] من شاهدم برای شما و در روز قیامت اقامه کننده حجت از شمایم (و مدافع از شمایم به حجت)».

پاورقی

[۱] سوره لقمان، آیه۲۶.

[۲] نهج البلاغه، خطبه۱۷۴.

ضلال و ضلالت

عدول از راه راست و منحرف شدن از آن، خواه کم باشد یا زیاد و خواه عمدی باشد یا قهری، «ضلالت» است و ضد آن «هدایت» می باشد و هر یک از ضلالت و هدایت بر دو قسم است:

اول؛ ضلال و هدایت در علوم و معارف اعتقادی، مثل معرفت خدا و وحدانیت و سایر

صفات جلال و جمال او جلّت عظمته و معرفت نبوت و امامت و معاد و غیره که انکار آنها و عدول از حق در آنها ضلالت است. چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

(ومن یکفر بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الاخر فقد ضلّ ضلالاً بعیداً) [۱] «هر که به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و رسولان و روز قیامت کافر شود، سخت به گمراهی فرو مانده (و از راه نجات و سعادت) دور افتاده است».

و ایمان و اعتراف به آنها هدایت است، چنانکه می فرماید:

(فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للاسلام) [۲] «هر که را خدا هدایت او را خواهد، قلبش را به نور اسلام روشن و منشرح گرداند».

دوم؛ ضلال و هدایت در علوم عملی و فقه به احکام شرعی است. بدیهی است که ضلالت و هدایت در هر دو قسم، مراتب و درجاتی دارد و به حسب موارد است. یعنی ممکن است شخصی در موردی حتی نسبت به یک حکم استحبابی یا کراهتی گمراه باشد و در موارد دیگر هدایت یافته باشد.

واضح است که ضلال و ضلالت مطلق بدترین هاویه های سقوط بشر است که مصداق کامل (ظلمات بعضها فوق بعض اذا خرج یده لم یکد یراها) [۳] «ظلمتها چنان روی هم قرار گیرد که اگر (کسی) دست خود را بیرون آرد هیچ نتواند دید» است و «هدایت مطلق» بالاترین مرتبه اوج بشر و پرواز روح او و اتصالش به علوم لوح محفوظ است که مصداق أکمل و اشرف آن حضرت خاتم الانبیاء (ص) می باشند و پس از ایشان سایر انبیاء و اوصیاء و حجتهای الهی مظهر هدایت مطلق می باشند. [۴].

و

همچنین اصحاب خاص و پرورش یافتگان مکتب آن بزرگواران و علمای ربانی طبق درجاتی که دارند از مظاهر هدایتند.

یکی از مباحثی که در ضـلالت و هدایت مطرح است، این مبحث است اختیار بشر در ضلالت و هدایت خودش تا چه حد مؤثر است، آیـا اصـلاً در این موضوع دارای اختیـار است یـا مختـار نیست و اگر دارای اختیاری است معنی آیاتی که دلالت دارد بر اضلال ظالمین و بلکه بر اینکه هر کس را خدا بخواهد هدایت می کند و هر کس را بخواهد گمراه می نماید چیست؟

مثـال این آیـات: (ویضل الله الظالمین) [۵] «خـدا سـتمگران را گمراه می گردانـد». و (کـذلک یضلّ الله من یشاء) [۶] «خدا هر کس را بخواهـد، این چنین گمراه می کنـد». و (کـذلک یضـلّ الله من هو مسـرف مرتاب) [۷] «خـدا مردم سـتمگری را که در شک و ریبند این چنین گمراه می گرداند»؟.

جواب این است که بشـر در انتخاب راه خود در این دنیا مختار است و این بشـر است که هر عقیده ای که خواست می پذیرد و راه و روش خود را به اختیـار خود بر می گزینـد. چنانکه در آیات متعـدد ضـلالت خودش و اضـلال غیر به فعل او نسـبت داده شده است مثل: (وأضـلّهم السامری) [۸] «سـامری آنـان را گمراه کرد». و مثـل (ومن ضلّ فانما یضل علیها) [۹] «هر کس بر راه گمراهی رفت زیـانش بر خود او است». و مثـل (ومن یعص الله ورسوله فقـد ضـلّ ضـلالاً مبیناً) [۱۰] «هر کس نافرمانی خـدا و رسولش را بکند به تحقیق در گمراهی سختی افتاده است». و مثل (هو أعلم بمن ضلّ عن سبیله)

[۱۱] «خدا کسی را که از راه او گمراه شده و آنکه هدایت یافته بهتر می داند». و مثل (وأضلوا کثیراً وضلّوا عن سواء السبیل) [۱۲] «بسیاری را گمراه کردند و از راه راست به دور افتادند».

و اما آیاتی مثل «یضل الله» و «أضلّه الله» با توجه به آیات بسیار دیگر قرآن دلالت بر اضلال به معنی «اجبار بر عدول از حق و انحراف» ندارد و آیاتی که بعضی از آنها توهم جبر و سلب اختیار کرده اند، به هیچ وجه دلالتی بر این معنی ندارند و ضلالتی که اختیاری نباشد و اضلالی که سلب اختیار نماید وجود ندارد. چنانکه در اضلال بعضی از افراد بشر بعضی دیگر را و اضلال شیطان نیز مسأله سلب اختیار در بین نیست و غیر از دعوت به ضلالت و تزیین آن و اغوائاتی که اگر پیروی شود ضلالت خواهد بود، جبر و خلاف اختیاری نیست؛ (فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر) [۱۳] «هر که می خواهد ایمان بیاورد و هر که می خواهد کافر شود».

و اما اضلالی که به خدا نسبت داده می شود، عبارت است از خذلان و واگذار شدن بنده به خود و قطع کمکهای غیبی و الهامات و عنایاتی که موجب نجات از مهالك می شود، مادامی که بنده اهلیت خود را برای قبول این عنایات و رسیدن مددها حفظ نماید و در راه مجاهده باشد به مقتضی (والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا) [۱۴] «آنان که در راه ما کوشش کردند، به راه خویش هدایتشان می کنیم». هدایتهای الهی به او می رسد و به راههای او راهنمائی می گردد، ولی وقتی طغیان و سرکشی

کرد و مانند آنکه بی نیاز از خدا باشد عمل نمود و امر خدا را سبک شمرد، به خود واگذارده می شود و مصداق (سواء علیهم ءأنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون) [۱۵] «چه آنها را بترسانی و چه نترسانی ایمان نخواهند آورد» می گردند. در اینجا هم شخص عاصی و گناهکار به اختیار، خود را از صلاحیت درک فیوض غیبی ساقط نموده و لذا پس از آنکه به خود واگذاشته شد، به اختیار خود در تیه ضلالت گرفتار شده است و واگذار شدن او به حال خود و محروم شدنش از کسب درجات معنوی و قرب درگاه ربوبی نیز نتیجه طبیعی و وضعی اعمال خود او است و عاقبتی است که خود برای خود فراهم می نماید چنانکه در قرآن کریم می فرماید:

(ثم کان عاقبه الذین أساءوا السوأی أن کذبوا بآیات الله وکانوا بها یستهزئون) [۱۶] «سرانجام کار آنان که به اعمال زشت پرداختند، این شد که کافر شده و آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند».

ملائکه از او دوری می جویند و قلب او تاریک می شود و هر چه گناه و طغیان (بالخصوص اگر از روی سرکشی و بی اعتنائی به امر منعم حقیقی و اصرار بر مخالفت باشد) زیاد شود دوری ملائکه از صاحب این معاصی بیشتر شده و قلبش تاریک تر می گردد و زمینه مصاحبت شیاطین جنی و انسی با او فراهم می شود.

چنانکه هر چه اطاعت و فرمانبری و خود نبینی و خدا بینی در شخص افزایش یابد، ملائکه که جنود الهی و مأمور کمک به بندگان صالح هستند و به او تا حدی نزدیک می شوند که

از همه سو او را فرا می گیرند و راه را بر شیاطین می بندند.

لـذا در احادیث است که مؤمن وقتی به نماز می ایستد، ملائکه به او اقتـدا می کننـد. «المؤمن وحده جماعه» بعکس، وقتی هم که بنده ای معصیت کند ملائکه از او دور می شوند و صلاحیت نزول برکات غیبی از او سلب یا ضعیف می گردد.

جواب دیگر این است که مسأله این اضلالات هم جزء مسائل قضا و قدر الهی است که آگاهی به تفاصیل آن برای غیر آنانکه مؤیـد من عنـد الله باشـند، یعنی رسول اکرم (ص) و سایر معصومین: فراهم نمی شود و شاید که از فروع «امر بین امرین» باشد و مسأله توفیقـات و هـدایتهای خـاصه کـه منتهی بـه وصـول به مطلـوب می شـود نیز از همین مسائـل است و خـدا خـود عـالم به چگونگی آن است.

آنچه که مسلم است و از آیـات قرآن مجیـد و حکمت و نزول کل آن و حکمت نبوّات و فرسـتادن پیغمبران اسـتفاده می شود این است که بشـر در هدایت و ضلالت مختار است و غیر مختار بودن او نافی تمام حکمت های مرقوم است و اگر مرحله سلب اختیار جلو می آید، به سوء اختیار خود او است و اینکه مقدمات آن را فراهم می کند.

بنا بر این با قطع نظر از آیات دیگر و قرائن حالی و مقامی که در اسـتظهار و مراد هر متکلم از کلامش مورد اتکاء است، آیه یا حـدیثی که دلالت بر نفی اختیار نمایـد، باید با توجه به آیات دیگر و قرائن حال و مقام، ظهور آن را دریافت نمود و نمی توان یک جمله

ای را گرفت و بـدون توجه بر منطق گوینـده و هدف او و مقاصدی که از گفتارش دارد و قرائنی که به آن اعتماد می کند آن را معنی نمود و علی هـذا می گوئیم: هـدایت و اضـلال هر دو از جـانب خـدا است اما بر حسب حکمت و نظامات و تقـدیرات الیه؛ بطوری که با حکمت های دیگر باری تعالی منافی نباشد جریان خواهد داشت.

پاسـخ سوم به این اشـکال این است که اضـلال و ارشـاد هر دو در این عالم طبیعت و تکلیف، وجود پیـدا می کننـد. به عبارت دیگر ضـلالت و هدایت هر دو موجود می شوند و تمام مردم به دو گروه و دو فرقه تقسـیم می گردند و چون کل عالم مخلوق خـدا است، اضـلال و ارشادی که در عالم هست و بر اساس جریان اسـباب و مسـببات فراهم می شود و باید هم بشود، لذا به او نسـبت داده می شود یعنی قاعده و قانون و سـنت الهی است که وقتی اسباب و علت ضلالت یا هدایت فراهم شد معلول آن که ضلالـلت یـا هـدایت است نیز فراهم شود. لـذا نسـبت اضـلال و ارشـاد به او جایز است هر چنـد فعل به واسـطه او نباشـد، و فعل حقیقی غیر باشـد. چون کل عالم فعل او است و او است که انسان را به نوعی آفریده است که وقتی راه راست و روش نیکوئی را پیش گرفت به آن انس می یابـد و بر هدایتش افزوده می شود و اگر راه باطل را گرفت و به آن انس پیدا کرد هر چه آن را ادامه داد ضلالتش افزون می گردد و

تـاریکی و تیر گی قلب او بیشتر می شود و اگر غیر از این باشـد عـالم نـاقص است و تکلیف و آزمایشـی که منظور است انجام نمی گیرد. بندگان نیز به اختیار خود، خود را در معرض اضلال یا هدایت و تأثیر آنها قرار می دهند.

پاسخ چهارم این است که: اصـلاً ضلالت و گمراهی از امور عدمی است و پر واضح است که به اعدام و شرور ایجاد تعلق نمی گیرد، ضلالت و گمراهی عدم توفیقات و فرصت ها و عنایاتی است که به جهت تکمیل مراتب هدایت و یا اتمام حجّت و قطع عذر شامل حال بندگان می شود و به سـلب این فیض ها و محرومیت از این رعایتها اضلال می گوئیم لذا می فرماید: (ان الله لا یهدی القوم الفاسقین) [۱۷] «همانا خدا قوم فاسق را هدایت نخواهد کرد». چنانکه می فرماید:

(یضل الله الکافرین) [۱۸] «خداوند کافران را گمراه می گرداند». و (ویضلّ الله الظالمین). [۱۹].

و این هدایت، غیر از هدایتی است که نسبت به همگان و هر عاقلی به وسیله عقل و انبیاء و سایر حجج الهی انجام شده است و در برابر آن اضلال متصور نیست.

و پاسـخ پنجم این است که «اضـلال» بر دو نـوع است: یـک نوع آن این است که «اضـلال» سـبب ضـلال و گمراهی شود، مثل اینکه برای کسـی باطل را زینت بدهند و آن را به صورت حق جلوه دهند تا او را فریب بدهند و این آن اضـلالی است که خدا و اولیاء خدا از آن منزه می باشند. نوع دیگر این است که «ضلال» سبب اضلال گردد و آن به این است که کسی گمراه

گردد و خدا یا غیر خدا بر او به گمراهی حکم کند. و در بسیاری از آیات محتمل است که مراد از اضلال همین حکم به ضلال و گمراهی باشد.

پاورقی

[۱] سوره نساء، آیه۱۳۶.

[۲] سوره انعام، آیه۱۲۵.

[۳] سوره نور، آیه۴۰.

[۴] ابن خالویه در کتاب «اعراب ثلثین» (سوره حمد، ص۲۸، ط مصر) در تفسیر «اهدنا الصراط المستقیم» به سند خود از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که در «لکل قوم هاد» فرمود: «أنا هو» یعنی منم آنکه خدا در شأنش فرموده «لکل قوم هاد» یعنی برای هر قومی هدایت کننده ای هست. و این تفسیر با صدر آیه که خطاب به پیغمبر (ص) می فرماید: «انما أنت منذر» کاملاً متناسب است و تفسیری از این استوارتر نیست. و مسلم است که مقصود حضرت از اینکه فرمود: من اویم. انحصار به شخص خودشان نیست بلکه مقصود این است که هادی قوم این عصر منم و لذا هادی هر قوم و هر عصر، امام آن عصر است که باید به صفت هدایت و عصمت از ضلالت، متصف باشد و در روایات متعدد در ذیل حدیث دارد که فرمود: «بک یاعلی یهتدی المهتدون: یا علی به وسیله تو هدایت شدگان، هدایت می یابند». و مخفی نماند که روایات در تفسیر این آیه به امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین: از طرق عامه متواتر است و تنها حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل» ۱۹ روایت نقل کرده است و طبری در «تفسیر» و سیوطی در «الدرالمنثور» و ابن مردودیه و ابن عساکر و احمد بن حنبل و جمعی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت این حدیث را که دلالت دارد بر اینکه منصب هدایت

خلق و امامت امت پس از پیغمبر (ص) به آن حضرت اختصاص دارد روایت کرده اند.

[۵] سوره ابراهیم، آیه۲۷.

[۶] سوره مدثر، آیه۳۱.

[۷] سوره مؤمن، آیه۳۴.

[۸] سوره طه، آیه۸۵.

[۹] سوره یونس، آیه۱۰۸.

[۱۰] سوره احزاب، آیه۳۶.

[۱۱] سوره نحل، آیه۱۲۵.

[۱۲] سوره مائده، آیه۸۲.

[۱۳] سوره کهف، آیه۲۹.

[۱۴] سوره عنکبوت، آیه۶۹.

[۱۵] سوره بقره، آیه۶.

[۱۶] سوره روم، آیه۹.

[۱۷] سوره منافقون، آیه۶.

[۱۸] سوره غافر، آیه۷۴.

[۱۹] سوره ابراهیم، آیه۲۷.

دین

«دین» در معانی متعدد گفته می شود مانند «جزاء»، «پاداش» و «طاعت»، چنانکه بر مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی که از سوی خدا به وسیله پیغمبر به مردم ابلاغ می شود، «دین» می گویند بلکه گاه بر مطلق اینگونه تعالیم اگر چه از جانب خدا نباشد دین اطلاق می شود.

در قرآن مجید «دین» در این معانی آمده است، مثلاً به معنی «پاداش» و «جزاء» در سوره فاتحه الکتاب می فرماید: (مالک یوم

الدین)، [۱] مالک روز جزاء و در آیه پنجم سوره البینه در معنی طاعت می فرماید: (وما أُمروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین) [۲] «امر نشده اند مگر اینکه خدا را عبادت کنند در حالی که طاعت را برای او خالص کنند».

و همچنین آیه (ومن أحسن دیناً ممن أسلم وجهه لله وهو محسن) [۳] «طاعت چه کسی بهتر است از کسی که روی خود را برای خدا تسلیم کند و او نیکوکار باشد» که بعضی از مفسرین فرموده اند: مقصود از دین، طاعت است.

و در معنای مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی در مثل این آیات آورده شده است (ان الدین عند الله الاسلام) [۴] «همانا دین در نزد خدا اسلام است». (ومن یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن

یقبل منه) [۵] «هر کس که غیر از اسلام دینی را انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد».

بنا بر اینکه از «اسلام» در این دو آیه همان معنی علمی و اصطلاحی که اسم است برای دینی که بر حضرت خاتم الانبیاء نازل شده است قصد شده باشد، چنانکه ظاهر آیه هم همین است.

و مثل آیه (هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین) [۶] «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمام ادیان غالب گرداند».

و در هر دو معنی اخیر (یعنی آنچه از جانب خدا نازل شده و مطلق برنامه های اعتقادی و عملی اگر چه از جانب خدا نباشد) در این آیه آمده است (لکم دینکم ولی دین) [۷] «دین شما از آن شما و دین من از آن من». که خطاب رسول خدا (ص) به کفار است.

و از آیاتی که در آن از «دین»، کل آنچه بر پیامبر نازل می شود قصد شده است، این آیه از سوره شوری است.

(شرح لکم من الدین ما وصّی به نوحا والذی أوحینا الیك وما وصّینا به ابراهیم وموسی وعیسی أن أقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه) [۸] «خدا شرع و آئینی که برای شما مسلمین قرار داد حقایق و احکامی است که نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا را بر پا دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید».

پاورقی

[۱] سوره حمد، آیه۳.

[۲] سوره بینه، آیه۵.

[۳] سوره نساء، آیه۱۲۵.

[۴] سوره آل عمران، آیه۱۹.

[۵]

سوره آل عمران، آیه۸۵.

[۶] سوره توبه، آیه۳۳ و سوره صف، آیه۹.

[۷] سوره کافرون، آیه۶.

[۸] سوره شوری، آیه۱۳.

تفسیر دعاء

خدایا خودت را به من بشناسان، که اگر خودت را به من نشناسانی، پیغمبرت را نمی شناسم.

خدایا پیغمبرت را به من بشناسان که اگر پیغمبرت را به من نشناسانی، حجّت را نمی شناسم.

خدایا حجت خودت را به من بشناسان که اگر حجت را به من نشناسانی، از دینم گمراه می گردم.

و چون دعای شریف متضمن سه جمله است، هر یک از این سه جمله را جداگانه تفسیر می نمائیم.

اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم أعرف نبیک

اصول کافی کتاب الحجه باب الغیبه، حدیث۵.

معرفت خدا، شناختن خدا به هستی و صفات جلال و جمال او است که مقول به تشکیک است و مراتب و درجات متفاوت دارد و ب حسب مراتب آثار آن در اخلاق و کردار و رفتار شخص عارف نیز تفاوت دارد.

در حدیث است از رسول خدا (ص) که فرمود:

«من عرف الله وعظمه منع فاه من الکلام وبطنه من الطعام وعنا نفسه بالصیام والقیام [۱] هر کس خدا را بشناسد و تعظیم کند، دهان خود را از کلام (بیهوده و غیر ذکر و اطاعت او) و شکم خود را از طعام (حرام و زیادتر از مقدار لازم) منع می نماید و خود را با روزه و ایستادن به نماز و عبادت به زحمت می اندازد».

خوف و خشیت، رضا و تسلیم، توکل و استقامت، صبر و شجاعت و خلاصه همه صفات حمیده، میوه درخت معرفت و خدا شناسی است. هر چه معرفت کامل تر باشد این صفات نیز در انسان کامل تر می شود. محبت و دوستی خدا که از اعظم درجات و متعالی ترین مقامات است محصول معرفت است. زیرا انسان هر کس و هر چیزی را که دوست می دارد

برای این است که او را به کمالی از کمالات متصف می داند؛ عالم را برای علمش، بخشنده را برای بخشش، جمیل و زیبا را برای جمال و زیبائیش، قادر و توانا را برای قدرت و توانائیش و رحیم را برای رحمت و مهربانیش و خلاصه هر کس را که دوست می دارد برای این است که او را دارای وصفی از کمال می شمارد. چون حب به کامل و کمال، فطری بشر است و بر حسب این فطرت وقتی معرفت به خدا پیدا کرد که کمال مطلق و جامع جمیع کمالات و بخشنده هر کمال به هر صاحب کمال است، او را دوست خواهد داشت و هر چه را به او تعلق دارد از آن جهت که وابسته به او است، دوست می دارد و دعایش این دعا می شود.

«اللهم ارزقنی حبک وحب من یحبک وحب کل عمل یوصلنی الی حبک: خدایا روزی من فرما دوستی خودت و دوستی هر کس که تو را دوست می دارد و دوستی هر عملی که مرا به دوستی تو می رساند».

و در مناجاتش با خدا او را اینگونه توصیف می نماید:

«أنت الذی أزلت الاغیار عن قلوب أحبائک حتی لم یحبوا سواک ولم یلجئوا الی غیرک: توئی آنکه بیگانگان را از دلهای دوستانت می بری تا غیر از تو کسی را دوست نداشته باشند و به غیر تو پناه نبرند».

و حاصل آنکه آثار معرفت، باید در اعمال و رفتار انسان ظاهر باشد. چون اگر آثار آن نباشد از عدم اثر پی به عدم مؤثر می بریم و از جمله علائم معرفت، شوق به عبادت و دعا و مناجات

و خلوت بـا حضـرت قاضـی الحاجـات و انجـام تکـالیف و فرائض است که در عارف به خـدا و عارف به آثار و برکات دعا و عبادت و اطاعت باید وجود داشته باشد.

بالجمله تفاوت مراتب معرفت از تفاوت تعهـدات دینی و التزامات اسـلامی افراد معلوم می شود. هر چند طریق معرفت صاحبان مراتب مشاهـده آثار و مصـنوعات و مخلوقات باشد که جمیع خردمندان در آن شـرکت دارند از انبیاء تا افراد عادی چنانکه قرآن مجید می فرماید:

(وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین) [۲] «و همچنین ما به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را ارائه دادیم تا به مقام اهل یقین رسد».

لذا اگر چه همه سالک این راه می باشند اما سلوک و وصولشان به مقصود بر حسب مراتب عقول و صفای باطن آنها مراتب و درجات دارد و همان طور که حضـرت خلیل الرحمن (ع) به ملکوت آسـمان ها و زمین، و طلوع و غروب کواکب اسـتدلال بر وجود خـدا نمود، دیگران هم اسـتدلال می نمایند اما بعضـی معرفتشان چنان ضـعیف است که در کمترین ابتلا و فشاری که بر آنهـا وارد شود، به هر کسـی ملتجی می شونـد و در برابر هر کس تضـرّع و تـذلل می نماینـد؛ ولی ابراهیم خلیـل چنان در اوج ایمـان قرار گرفته بـود و علم ثـابت و یقین جـازم داشت که در هنگـامی که توسـط منجنیـق او را به سـوی آتش انـداخته بودند جبرئیل امین به او گفت:

«ألک حاجه: آیا حاجتی داری؟»

فرمود: أما الیک فلا: به تو حاجتی ندارم».

این اظهار بی نیازی حضرت خلیل الرحمن از مثل روح الامین و التجاء او به خدا برای معرفتش

به خدا و صفات کمالی او بود. او ما سوای خدا را به خدا نیازمند و مغلوب و مقهور او می دانست لذا اظهار نیاز به غیر خدا در آن حالت بسیار حساس و خطرناک از او ظاهر نگردید.

بعد از این بیانات باید توجه داشت که در این دعا چون مقام، مقام دعا و توجه به حق و مسئلت حاجت است، مسلّم است که دعا کننده بی معرفت نیست. بنا بر این مقصود از طلب معرفت یا طلب ثبات و بقاء بر آن و در خواست توفیق در نگهداری آن است نظیر آنچه در تفسیر آیه کریمه (اهدنا الصراط المستقیم) [۳] فرموده اند: «أی ثبتنا علی الصراط المستقیم».

و ممکن است مراد از طلب معرفت، طلب افزایش کمال و درجات و منازل بالاتر باشد؛ چون هر مرتبه ای از مراتب معرفت را که انسان حاصل نماید، ارتقاء به مراتب بالاتر از آن را باید وجهه همت قرار دهد.

و محتمل است مقصود از اینکه از خدا طلب معرفت می شود این باشد که خدا خودش، خود را به بنده بشناساند زیرا هر چند انسان به هر چه او را بشناسد، آن معرفت هم به دلالت خدا می باشد چون همان شیء دلالت کننده را او آفریده است و خود را به آن شناسانده است و خود انسان را نیز که یکی از مجموعه های دلائل بیشمار او است او آفریده است؛ و انسان، هم عارف است و هم دلیل معرفت و معرف است مع ذلک مراتبی از مراتب معرفت است که عنایت مستقیم الهی سبب آن می شود و در اثر دعا و عبادت و خضوع و

خشوع حاصل می گردد و شخص عارف این نوع عرفان اشراقی را ذوق می نماید.

بنا بر این، مقصود دعا کننده این نیست که معرفت ندارم یا تو را با آثار و دلائل نشناخته ام، بلکه مقصودش این است که تو خودت، خودت را به من بشناسان و این معرفت مانند نورانیت عقل است که خدا افاضه فرموده است و هر کس که آن را دارا شد سخت در نگهداری آن مراقبت می نماید.

ما همه چیز را به خدا شناخته ایم، زمین و آسمان و کوه و دریا و حیوان و انسان، و همه چیز و همه کس شناختیم ایم، اگر خدا به ما عقل و تمیز و رشد نداده بود، ما هیچ چیز را نمی شناختیم و ار او مخلوقات را نیافریده بود و این همه دلائل را برای اثبات وجود خودش قرار نداده بود، شناسانده و شناخته نمی شد.

پس چنانکه صحیح است بگوئیم «عرفت الله بالاشیاء: شناختم خدا را به اشیاء». صحیح است که بگوئیم «بالله عرفت الاشیاء: به خدا شناختم اشیاء را». و این هم ممکن است معنائی از (انا لله وانا الیه راجعون) [۴] باشد زیرا از سوی خدا و به اعانت و یاری و افاضه خدا اشیاء را می شناسیم مثل اینکه در اول، از خدا به سوی خلق سفر کرده باشیم هر چند برخی به مبدأ سفر توجه ندارند و سپس از خلق به سوی خالق سفر می نمائیم.

باری این مرتبه از معرفت وقتی کامل شد، عارف، خدا را اظهر اشیاء می داند بلکه او را فقط ظاهر مطلق و حقیقی می یابد و لذا در دعای عرفه است:

«کیف یستدل

علیـک بما هو فی وجوده مفتقر الیک أیکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدلّ علیک ومتی بعدت حتی تکون الاثار هی التی توصل الیک عمیت عین لا تراک علیها رقیباً وخسـرت صـفقه عبد لم تجعل له من حبک نصیباً [۵] چگونه استدلال می شود بر تو به چیزی که آن در وجود و هستی محتاج به سوی تو است؟ آیا هست برای غیر تو از ظهور، چیزی که نیست برای تو؟ چه هنگـام پنهـانی تو تا نیازمنـد باشـی به دلیلی که بر تو دلالت کنـد؟ و چه زمـان دوری تو تا آثار بوده باشـند که برساننـد به سو تو؟ کور باد (یا کور گردیـده است) چشـمی که ندیـده است تو را و حـال آنکه همواره بر او رقیب و نگهبـانی، و زیان کرده است کالای بنـده ای که برای او از دوستی خودت بهره و نصـیبی قرار ندادی».

خدایا تو از همه چیز ظاهرتر و آشـکارتری، تو اصلی و تو ذاتی، تو حق حقیقی و حقیقت حقی، تو کمال مطلقی، چه چیز از تو ظاهرتر می باشد که تو را به آن بشناسیم، ظاهر و آشکار توئی، باطن و پنهان هم توئی.

ظهور جمله اشیاء به نور است

چگونه نور از آنها در ظهور است

به نور شمع کی خورشید تابان

کند پیدا کسی اندر بیابان

برم من از مؤثر پی به آثار

به ظاهر گر چه بر عکس است این کار

اگر برهان لِمی جلوه گر شد

نباید به را آنی خون جگر شد

تصوّر را در اینجا چون گذر نیست بجز لفظ انّی و لِمی دیگر چیست [۶].

اگر گفته شود، با

اینکه خدا اظهر اشیاء است بلکه ظاهر حقیقی وبا لذّات او است، چگونه بر بسیاری مخفی و پنهان است؟

پاسخ این است که: این خفا عکس العمل ظهور است و این پنهانی از فرط آشکاری و نمایانی، و این بُعد و دوری در اثر کمال قرب و نزدیکی است.

دوست نزدیک تر از من به من است

وین عجب تر که من از وی دورم

چکنم با که توان گفت که دوست

در کنار من و من مهجورم

بطور مثال گفته اند: ماهیان دریا نزد ماهی دانائی رفتند و به او گفتند همیشه می شنویم که به ما می گویند؛ حیات شما از آب است، آب را به ما بنمایان. آن ماهی جواب داد شما چیزی غیر از آب به من نشان دهید تا من آب را به شما نشان دهم.

وجهت دیگر که اینگونه خفا و نهانی را موجب می شود این است که هر چیزی به ضد خود معروف و شناخته می گردد. «تعرف الاشیاء بأضدادها» مثلاً روشنائی و نور به ظلمت و تاریکی، علم به جهل، و صحت و تندرستی به بیماری، شناخته می شوند اما اگر چیزی را ضد نباشد شناسائی او بر بسیاری پنهان می ماند و چون خدا را ضدی نیست و هیچگاه جهان بی خدا نبوده و نخواهد بود لذا اثر فیض خدا در پیدایش این جهان و بقا و پایداری آن ناشناخته می ماند و کمال ظهور موجب خفا می گردد.

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد

آنچه خود داشت زبیگانه تمنا می کرد

گوهری کزصدف کون ومکان بیرون بود

طلب از گم شدگان لب دریا می کرد

بیدلی در همه احوال خدا با او بود

او

نمی دیدش و از دور خدایا می کرد

و آخرین توضیح دیگر در مراتب معرفت الله که بطور فشرده بیان می شود این است که معرفت الله در مرتبه ای که خود حاوی مراتب زیاد است، عبارت است از سلب نعوت و صفاتی که ذاتی بای تعالی از آن منزّه است مثل جهل و عجز و جسمیت و ترکیب و غیره که باری تعالی از آنها منزّه است.

و مرتبه دیگر که آن نیز مراتب بسیار دارد، معرفت صفات کمالیه مثل وجود و وجوب و قیوّم و عالم و قادر و حّی و سمیع و بصیر است که این صفات همه از صفات وجودی است و حق عز اسمه به آنها اتصاف دارد. در این مرتبه عارف می شناسد که تنها مرتبه سلب نقایص از خدا در معرفت به امور مسلوبه از باری تعالی نباید اکتفا شود. بلکه باید به صفات وجودی که حق به آنها اتصاف دارد نیز عارف شود. مثلاً علم یکی از صفات خدا است که به آن اتصاف دارد و معنی علم او به اشیاء عدم جهل نیست یا موجودیت یا وجوب وجود او وقدرت او سلب عدم موجودیت یا وجوب و نفی عجز از او نمی باشد، بلکه معنای تمام این صفات اتصاف ذات مقدس باری تعالی به آنها است و خلاصه آنکه صفات وجودی باری تعالی همه موجود به وجود واحدند و به عین وجود ذات مقدس او موجودند و ذات او وجود است و علم است و قدرت و حیات است و او موجود و عالم و قادر و حی است و این بیان با فرمایش حضرت مولی العارفین امیرالمؤمنین

(ع) که می فرماید: «وکمال الاخلاص له نفی الصفات عنه». [۷].

کمال اخلاص برای خدا نفی صفات از او است» منافات ندارد زیرا مراد از نفی صفات در این کلام معجز نظام نفی صفاتی است که به وجود زاید بر ذات موصوف به آنها متصف می گردد مثل عالم و قادر در مقام اطلاق بر انسان و اینکه صفات خداوند سبحان عین ذات او و ذات او صفات او و صفات او ذات او است نه اینکه ذات شی ای باشد و صفت شیء دیگر باشد، تا لازم شود ترکیب و احتیاج و امکان. «تعالی الله عن ذلک کلّه علواً کبیراً».

پاورقی

[۱] اربعین شیخ بهائی، ص۱۰، حدیث دوّم.

[۲] سوره انعام، آیه۷۵.

[۳] سوره فاتحه الکتاب، آیه۵.

[۴] سوره بقره، آیه۱۵۶.

[۵] مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ص۵۶۹، چاپ نشر محمد.

[۶] از کتاب گنج دانش مرحوم والد ۱.

[۷] نهج البلاغه، خطبه یکم.

نتیجه

از آنچه گفته شد این نتیجه به دست می آید که درخواست و مسئلت معرفت از خدا در این دعای شریف یا طلب ثبات و استقامت و بقای معرفت و عدم زیغ و انحراف از حق است که بیان مفاد (ربنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هدیتنا) [۱] «پروردگارا بعد از آنکه ما را هدایت کردی قلوب ما را به باطل منحرف نکن». و طلب ثباتی است که خدا در آیه:

(یثّبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاه الدنیا وفی الاخره) [۲] «خدا اهل ایمان را با عقیده ثابت در دنیا و آخرت پایدار می دارد». به مؤمنین وعده داده است با مسئلت معرفت کامل تر و درجات بالاتر است که هموار باید عارف سالک در مقام آن باشد و

از اینکه روزی بر او بگـذرد و در معرفت ترقی نکنـد و گرفتار حال خطرناک وقوف شود بپرهیزد و با درخواست عنایت خاص و تجلیات [۳] است که در اثر شـدّت خلوص و کثرت توجّه و عبـادت و دعا و توسل به ذوات مقـدس پیغمبر (ص) و اهل بیت معصومین آن حضرت: حاصل می شود.

چنـانکه از حـدیث «من أخلص لله أربعین یومـاً فجّر الله ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه [۴] هر کس چهـل روز عملش را برای خـدا خالص کنـد، خداونـد چشـمه های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می کنـد». اسـتفاده می شود اخلاص تا چهل روز موجب می شود که چشمه های حکمت از دل شخص مخلص بر زبانش جاری شود.

بـدیهی است حفـظ اخلاـص در ظرف چهـل روز، به خصوص به این نحو که اعمـال و رفتـار انسـان به دواعی الهی و ممـدوح صادر شود، کار همه کس نبوده و بسـیار دشوار است ولی اگر کسـی به آن موفق شود، حصول این درجه برای او به هیـچ وجه مورد استبعاد و استعجاب نخواهد بود.

و مخفی نمانـد که معرفت الله بـا معرفت پیغمـبر و ائمه صـلوات الله علیهم أجمعین و ثبـات بر آن و افزایش و کمـال آن ارتبـاط دارد بـدیهی است که معرفت پیغمبر بـدون معرفت خـدا حاصل نمی شود و شـناخت او که واسـطه بین خـدا و خلق است بدون معرفت خـدا امکان حصول نـدارد و از سوی دیگر هر چه معرفت خـدا افزایش یابد و شـخص عارف در عظمت الهی مسـتغرق گردد، عظمت مقام نبوت و سفارت از جانب مقام الوهیت و خلافت الهی را بیشتر درک می کند

و در برابر مقام خلافت «الله» بیشتر احساس حقارت نموده، متواضعانه تر رفتار می نماید. لذا بطور قطع می توان گفت که چنانکه ولی الله اعظم علی (ع) عظمت حضرت رسول اکرم (ص) را ادراک می نمود و در برابر آن حضرت متواضع و تسلیم و فرمانبر بود، احدی از صحابه ادراک نمی کرد.

آری علی در جنب رسول الله خود را فانی می دید و بی چون و چرا هر فرمانی را که رسول خدا می داد اجرا می کرد لذا پیغمبر (ص) بر حسب روایتی فرمود: اگر آسمان و زمین در کفه ای از ترازو گذاشته شود و ایمان علی در کفه دیگر، ایمان علی رجحان خواهد داشت.

اما دیگران بالخصوص آنها که پیراهن خلافت را به غیر حق در بر کردند در قبول احکام الهی مثل حج تمتع خودسری اظهار می نمودند و با تصمیمات و اقدامات رسول خدا (ص) که همه به امر خدا انجام می شد، در جریان صلح حُدیبیه و موارد دیگر مخالفت می کردند و خود رأیی نشان می دادند و تا آنجا نفاق خود را بر ملا ساختند که در مرض موت پیامبر اعظم خدا وقتی آن حضرت خواست کتباً وصیت فرماید، مانع شدند و بی شرمانه به رسول خدا (ص) جسارت کرده و نسبت هذیان گوئی به آن حضرت دادند.

به عکس در زندگی علی (ع) هر چه بررسی می نمائیم و هر چه مطالعه می کنیم غیر از تسلیم کامل و فانی بودن در انوار نبوت محمدی، چیزی نمی بینیم و زبان حال آن حضرت با رسول خدا (ص) این بود:

با وجودت ز من آواز نیاید که منم.

یکی

از مظاهر برجسته این احترام و تسلیم و تواضع در جنب وجود رسول الله (ص) که بسیاری از آن غفلت دارند این است که با اینکه وجود علی (ع) سرشار از معارف الهی و علوم حقیقی بود و پس از پیغمبر (ص) چشمه های علوم و معارف از او فوران یافت و در الهیات و عرفان و فقه و اخلاق و تعالیم سیاسی و حکومتی عالی ترین و کامل ترین مبادی و برنامه ها را بیان فرمود، علم تمام اصحاب در برابر علم او مثل قطره ای در مقابل دریا بود، از چنین شخصیتی که نمونه برجسته کمال علمی و معرفت بشر بود و پس از پیغمبر (ص) بیاناتش در رشته های مختلف معارف و حکمت، الحق اعجاز بود، در عصر پیغمبر سخن و کلامی در این رشته ها یا شنیده نشده و یا کمتر شنیده می شد او سزاوار نمی دید و شاید دور از ادب می دانست که با وجود پیغمبر اکرم که مدینه علم است، علمی اظهار کند و نقد معارف بلند و غیر متناهی خود را عرضه نماید.

در آن محیط که زبان وحی یعنی زبان رسول خدا باز است، همه باید به گفتار او گوش فرا دهند، او از هر کس به معارف حقیقی داناتر و به مبادی غیب متصل تر است آنجا که او باشد باید او سخن بگوید و آنجا که او سخن گوید باید همه گوش و خاموش باشند.

در حدیث است که پیغمبر (ص) به علی فرمود: «نشناخت خدا را مگر من و تو و نشناخت مرا مگر خدا و تو و نشناخت تو را مگر خدا و

من».

پاورقی

[۱] سوره آل عمران، آیه۸.

[۲] سوره ابراهیم، آیه۳۳.

[۳] راغب می گوید: تجلی، گاه به ذات است مثل (والنهار اذا جلیها) (سوره شمس، آیه۳۲) و گاه به امر و فعل است مثل (فلما تجلی ربه للجبل) (سوره اعراف،آیه۱۴۰) بنا بر این تجلی به ذات نسبت به خدا به این نحو که ذات او منکشف و جلّی شود محال است اما به امر و فعل که فعل و امر او جلی و ظاهر شود صحیح است.

[۴] سفینه البحار، ج۱، ص۴۰۸.

اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم أعرف حجتک

بطور کلی شک نیست که معرفت نبوت و رسالت عامه مقدم بر امامت عامه است، یعنی شناخت اینکه بر خدا لازم است (بر حسب قاعده لطف و به مقتضای ربانیت و رحمانیت و هادویت و فیاضیت و برای اتمام حجت بر بندگان و اینکه نقض غرض از آفرینش انسان که باید به مراتب بلند کمال علمی و عملی برسد پیش نیاید) پیغمبر بفرستد تا بندگان را در فکر و عمل راهنمائی کنند و به آنها برنامه بدهند، بر شناخت اینکه پس از پیغمبر نیز باید شخصی که معصوم باشد و افعال و اقوالش حجت باشد از جانب خدا به وسیله پیغمبر منصوب و معین گردد، مقدم می باشد چنانکه معرفت نبوت و رسالت خاصه نیز بر معرفت امامت خاصه مقدم است، یعنی شناخت اینکه شخص شخیص صاحب خُلق عظیم حضرت خاتم الانبیاء (ص) پیغمبر و رسول خدا است بر شناخت شخص امامان و اولیای امر بعد از آن حضرت مقدم است و چنانچه کسی معرفت به نبوت عامه نداشته باشد معرفت به امامت عامه که مترتب بر آن است، حاصل نخواهد شد.

همچنین اگر معرفت به نبوت خاصه

و اینکه شخص حضرت خاتم الانبیاء (ص) پیغمبر است پیدا نکرده باشد، معرفت خلفاء و اوصیاء و اولیای امور بعد از آن حضرت بی مفهوم و غیر قابل تصور است.

با این همه، در این دعا مقصود از نبی در جمله اوّل و رسول در این جمله شخص حضرت رسول اکرم محمد مصطفی (ص) است، چنانکه مقصود از حجت نیز شخص حضرت خاتم الاوصیاء امام عصر أرواحنا فداه است.

و چنانکه در شرح جمله اوّل توضیح داده شد، دعا کننده به نبوت رسالت رسول اعظم (ص) و ولایت حضرت حجه ابن الحسن عجل الله تعالی فرجه معرفت دارد، مقصودش از این دعا و طلب معرفت یا مسئلت ثبات و بقاء بر آن، یا کمال معرفت و نیل به درجات بالاتر است و یا اینکه از خدا می خواهد خودش به مقتضای «انّ قلوب بنی آدم بین اصبعین من أصابع الرحمان یصرفها کیف یشاء» [۱] و «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» نسبت به مقامات رسول اکرم (ص) در قلب او معرفت القا فرماید.

واضح است که درجات معرفت به پیغمبر نیز متفاوت است که کمترین مراتب آن این است که او را بین خالق و خلق، در ابلاغ تعالیم و تکالیف و اوامر و نواهی خدا واسطه و سفیر و فرستاده و صاحب معجزه و معصوم بداند.

مراتب بعدی معرفت این است که آن حضرت را اشرف و افضل تمام ممکنات از ملائکه و انبیاء و دیگران، و خُلق اعظم و اعظم خَلق و صاح مقام ولایت بر عالم امکان و اقرب و نزدیک تر از هر مخلوقی به خدا بداند بحدی که جبرئیل نیز در لیله

المعراج از ادامه صعود و همراهی با آن حضرت بازمانـد گفت: «لیس لی أن أجوز هـذا المقام [۲] برای من گذشـتن (و پیش رفتن) از این مقام نیست».

و از آن حضرت روایت است که فرمود: «لی مع الله وقت لا یسعه ملك مقرب ولا نبی مرسل».

چون گذشت احمد ز سدره مرصدش

و از مقام جبرئیل و از حدش

گفت او را هین بیا اندر پیم

گفت رو رو که حریف تو نیم

باز گفتا کز پیم آی و مَایست

گفت روزین پس مرا دستور نیست

گفت بیرون زین حد ای خوش فرمن

گر زنم پری بسوزد پر من

احمد ار بگشاید آن پر جلیل

تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

فاق النبیین فی خلق وفی خُلق

ولم یدانوه فی علم ولا کرم

وکلهم من رسول الله ملتمس

غرفاً من الیم أو رشفاً من الدیم

دع ما ادعته النصاری فی نبیهم

واحکم بما شئت مدحاً فیه و احتکم

محمد کاز ازل تا ابد هر چه هست

به آرایش نام او نقش بست

چراغی که انوار بینش از او است

فروغ همه آفرینش از او است

و بنا بر این عرفان و شناخت چنین پیغمبری در شناخت و مقام حجت و جانشینان و خلفای او کمال تأثیر را خواهد داشت زیرا جانشین و خلیفه باید منعکس کننده اوصاف و مقامات کسی که از او خلافت می نماید باشد و نمونه او و اعمال او و رفتار او استمرار بخش دعوت و حرکت او باشد و اگر پیغمبر را نشناسد یا در معرفت او قصور یا وقوف داشته باشد به همان مقدار حجت خدا و خلیفه پیغمبر را نشناخته است.

لذا مطالعه تاریخ زندگی پیغمبر (ص) و تأمل و تفکر در حالات و شؤون و مقامات و مواقف آن حضرت

و تلاش برای دریافت رسالت آن حضرت که اعظم و خاتم رسالات آسمانی و جامع جمیع رهنمودها به سعادات دنیوی و اخروی و مادّی و معنوی است، برای افزایش و گسترش و استحکام معرفت آن حضرت و خلفای او و بلکه برای تکمیل و تقویت معرفت الله لازم و مطلبی است که سالک الی الله و طالب مقامات عرفانی نباید از آن غافل بماند.

پاورقی

[۱] مصابیح الانوار شبر، ج۱، ص۴۲۴، حدیث۷۷.

[۲] بحار الانوار، ج۱۸، ص۴۰۳، ح۱۰۶.

اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی

چنانکه قبلاً بیان شد «حجت»، بر دلیلی که به وسیله آن بر طرف مقابل احتجاج می شود و سبب غلبه بر او می گردد، اطلاق می شود. چنانکه در تفسیر آیه شریفه: (قل فلله الحجه البالغه). [۱] روایت شده است که روز قیامت بنده ای آورده می شود و به او گفته می شود:

«هلا عملت: چرا عمل نکردی؟» اگر بگوید نمی دانستم، به او گفته می شود «هلا تعلمت: چرا نیاموختی؟».

و این حجت بالغه است و همچنین به همه مخلوقات از موجودات نامرئی مثل جن و ملائکه و مخلوقاتی که فقط با چشمهای مسلح به وسائلی مثل میکروسکوپ و تلسکوپ دیده می شوند و موجودات کوچک و بزرگی که با چشم دیده می شوند، حجت گفته می شود، چون اولاً به همه آنها و حرکات و نظاماتی که دارند، بر وجود خدا و وجود هدف در خلقت این عالم استدلال می شود.

ففی کل شیء له

آیه تدل علی أنه واحد

ولله فی کل تحریکه

وفی کل تسکینه شاهد

وثانیاً خدا بر هر کدام از بندگانش که بر حسب حکمت لازم باشد، به کل این عالم و اجزای آن احتجاج می نماید و به وسیله

انسان هم بر خود انسان احتجاج می فرماید چنانکه در حدیث است «الصوره الانسانیه هی أکبر حجج الله علی خلقه». [۲].

مع ذلک اطلاق حجت، مثل امام بطور مطلق بر ائمه معصومین: در احادیث و روایات و ادعیه و زیارات و کلمات علما و اشعار شعرای شیعه بحدی شده است که وقتی بطور مطلق حجت و امام گفته می شود ائمه معصومین: از آن به ذهن متبادر می گردد و گاه هم از آن اعم از امام و نبی اراده می شود. چنانکه در احادیثی که دلالت دارند بر اینکه زمین خالی از حجت نبوده و خالی از حجت نخواهد ماند همین معنی مراد است.

مثل این حدیث که ثقه الاسلام کلینی به سند خود از حضرت صادق (ع) روایت نموده است:

قال: «ما زالت الارض الا ولله فیها حجه یعرف الحلال والحرام ویدعوا الناس الی سبیل الله [۳] زمین هیچگاه نخواهد ماند مگر آنکه در آن از برای خدا حجتی است که می شناسد حلال و حرام را و می خواند مردم را به سوی راه خدا».

و در حدیث دیگر می فرماید:

«ان الله أجل وأعظم من أن یترک الارض بغیر امام عادل [۴] به تحقیق که خدا جلیل تر و عظیم تر است از اینکه زمین را بدون امام عادل بگذارد». و نیز در کافی از حضرت امیرالمؤمنین ۷ روایت است که فرمود:

«اللهم انک لا تخلی أرضک من حجه لک علی ما خلقک [۵] خدایا به تحقیق که تو خالی نمی گذاری زمینت را از حجتی از طرف تو بر خلقت».

و نیز از حضرت صادق (ع) روایت نموده است که فرمود:

«ان الارض لا تخلو الاّ وفیها امام

کیما ان زاد المؤمنون شیئاً ردّهم وان نقصوا شیئاً أتموا لهم: به تحقیق که زمنی خالی نخواهد ماند مگر آنکه در آن امامی باشد که اگر مؤمنین چیزی را در دین زیاد نمایند ایشان را برگرداند و اگر چیزی را کم کنند تمام کند از برای ایشان». و اخبار معتبر در این معنی بسیار است، حتی در این احادیث است که اگر در روی زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از آنها حجت و امام بر دیگری خواهد بود. و از جمله نصوصی که دلالت دارد بر اینکه زمین هیچ زمانی خالی از وجود حجت و امام نیست این فقره از دعای ۴۷ صحیفه سجادیه است.

«اللهم انک أیدت دینک فی کل أوان بامام أقمته علماً لعبادک ومناراً فی بلادک بعد أن وصلت حبله بحبلک والذریعه الی رضوانک وافترضت طاعته وحذرت معصیته وأمرت بامتثال أوامره والانتهاء عند نهیه والاّ یتقدمه متقدم ولا یتأخر عنه متأخر فهو عصمه اللائذین وکهف المؤمنین وعروه المتمسکین وبهاء العالمین».

یعنی: خدایا به تحقیق که تو دین خودت را در هر زمان به امامی تأیید کردی که او را علامتی برای بندگانت بر پا و نصب کردی (که گمراه نگردند، و گمشدگان به آن راه یابند) و نشانی باشد در شهرهای تو (تا مردم در هنگام اشتباه حق و باطل و کاوش از حق به او رجوع نمایند) بعد از آنکه ریسمان او را به ریسمان خودت متّصل کردی (یعنی سبب وصول و رسیدن به خودت قرار دادی یا ولایت او را ولایت خودت قرار دادی) و قرار دادی او را وسیله ای به سوی رضوان و خوشنودی خودت. و طاعت او

را واجب گردانیدی و از معصیت او تحذیر کردی و به امتثال اوامر او و پذیرفتن نهی او فرمان دادی و اینکه هیچ متقدم و پیش روی بر او تقدم و پیشی نگیرد و هیچ متأخر و عقب مانده ای از او عقب نماند و متاخر نگردد. (یعنی برای احدی نیست که از فرمان او تخلف کند و بر آنچه او امر می کند و هدایت می نماید چیزی بیفزاید یا از آن چیزی کم کند) پس او (یعنی امام) مستمسک پناهندگان (یعنی آنها را به سبب هدایت به سوی راه است، از انحراف و افتادن در افراط و تفریط مانع می شود) و پناهگاه مؤمنان است (یعنی مؤمنان در حوادث و هنگام بروز شبهه ها به او ملتجی می شوند) و دستگیره متمسکین است (یعنی هرکس را که به او تمسک بجوید و اقتداء به او بنماید نجات می دهد) و بها و جمال جهانیان است (یعنی نظام عالم و جمال جهان و انتظام امور به وجود او قائم است).

این فقره دعا که دلالت بر عظمت شأن امام دارد اگر مقصود از «دین» در کلمه «دینک» دعوتی باشد که تمام انبیاء به آن رسالت داشتند، دلالت بر این دارد که در هر عصر و زمانی امامی که یا شخص پیغمبر یا وصی و جانشین او است از سوی خدا نصب شده است. و اگر مقصود از دین، دین اسلام باشد چنانکه شاید ظاهر در همین باشد مقصود این است که در هر عصر و زمان دین اسلام به امامی که خلیفه پیغمبر و منصوب از سوی خدا است، مؤید می باشد.

و مخفی نماند که

از این بیانـات و ارشـاداتی که در احـادیث و ادعیه است، نیـاز مردم به وجود امام و حجت در هر عصـر و زمان معلوم می شود، زیرا شـرح و بیان نواحی مختلف دین آن هم دینی مثل دین اسـلام و تفسیر مجمل و مفصل و محکم و متشابه و خاص و عام و ناسخ و منسوخ کتاب و سنت و دقایق مسائل عقاید و احکام، اموری نیست که بر غیر بشر مؤید عند الله مکشوف باشد پس باید در بین امت در هر عصر شخصی باشد که مرجع در تمام امور باشد و قولش حجت و قاطع هر گونه اختلاف و امان از گمراهی و ضلال باشد.

چنـانکه احادیث متواتر مثل احادیث متواتر ثقلین نیز بر این معنی دلالت دارد و حضـرت زین العابـدین (ع) بیانی طولانی دارند که ابن حجر از أن حضـرت نقـل می نمایـد و در ضـمن آن به این نکته لطیف اشـاره می فرمایـد که اگر اهـل بیت: (که پیغمبر (ص) مردم را به آنهـا ارجاع فرمود) نباشـند و هـدایت ها و ارشادات آنها حجت نباشـد، پس هـدایت چه کس و چه مقامی در اختلافاتی که بین امت در مسائل اسلامی پیدا می شود، حجت خواهد بود؟

بطور مثـال در تفسـیر قرآن سؤال می کنیم که در تفسـیر آیـات، بین مفسـرین اختلاف زیادی است حتی در مثل آیه (واتبعوا ما تتلوا الشیاطین) [۶] «پیروی کردنـد آنچه را که شـیاطین می گفتنـد». در سوره بقره بر حسب شـمارش بعضـی احتمالاتی که در تفسیر آن داده می شود یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال است آیا در تعیین آن احتمالی که مصاب و

مراد است، اگر قول آنان که عملشان از علم خدا و رسول و معصوم از اشتباه هستند، حجت نباشد کدام احتمال از یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال را می توان ترجیح داد و چگونه بر ترجیحاتی که پشتوانه تأیید شده از جانب خدا و پیغمبر نداشته باشد می توان اعتماد کرد.

و ناگفته نماند که یکی از امتیازات بزرگی که مذهب شیعه دارد و برنامه های شرع را قابل قبول و خردپسند می نماید همین است که پس از پیغمبر افرادی هستند که دین را برای مردم تعریف کنند و تعریفشان حجت باشد و الاّ هر عاقلی می داند که بیان کلیه مسائل دین و شرح و توضیح آنها بطور تفصیل در ظرف بیست و سه سال برای پیغمبر اکرم (ص) با آن همه مزاحمات، موانع، درگیریها و اشتغال به غزوات و غیره فراهم نبوده، و اگر چه دین اکمال شده و همه چیز تبلیغ شده است، امّا شرح و بیان آن بر عهده ائمه: گذارده شده است.

و چه بسا احکامی که در تبلیغ آنها به امیرالمؤمنین (ع) اکتفا شده باشد تا آن حضرت و اوصیای بعد از آن بزرگوار به مردم برسانند و از این جهت در جریان تاریخی غدیر آیه «اکمال دین» نازل گردید، این اکمال نه به آن جهت بود که کل آنچه باید به مردم ابلاغ گردد و تفصیلات و دقائق آنها ابلاغ شده باشد بلکه به این جهت که شخصی که به کل آنچه بر پیغمبر وحی شده عالم است، به مردم معرفی شود تا همه جا کلامش حجت باشد.

اشتباه نشود مقصود ما از این بیان نیست که

دین نـاقص بوده و به وسـیله امامان: کامل گردیـده است حاشا و کلاّ، بلکه مقصود این است که تکمیل ابلاغ دین که بر پیغمبر نازل شـد، به امر خدا از سوی پیغمبر به عهده امامان گذارده شد که به مردم برسانند، چنانکه هر نسـلی باید آنچه را که از دین می دانـد به نسل بعـد منتقل سازد و ابلاغ نمایـد همانطور که ابلاغ دین به تمام مردم عصـرهای آینـده و تمام مردم عصـر بعثت حضـرت خاتم الانبیاء میسّـِر نبود، همین طور ابلاغ کل احکام و تفاصـیل و مسائلی که مربوط به اختلاف و اسـتفاده از کتاب و سنت به مرور زمان پیش می آیـد در همان عصـر بعثت میسـر نبود، لـذا بر حسب حکمت بالغه الهی و قاعده لطف، باید بعد از پیغمبر افرادی باشند که ابلاغ دین و اتمام حجت را کامل کنند و مردم را از تحیر و سرگردانی نجات بدهند.

و اگر این نظام امامت نبود، دین ناقص و ناتمام بود لذا با ابلاغ ولایت، دین کامل گردید.

پیغمبر اکرم (ص) در تبلیغ رسالت کوتاهی نفرمود و هر چه را از وحی خـدا متحمل شـد یا مسـتقیماً به امت رسانیـد مثل اصول عقاید و معارف و احکام کلی و بسـیاری از فروع دین و یا به علی (ع) ابلاغ کرد، تا او و امامان بعد از او در مناسبات مقتضی و در موقع مراجعه امت و یا نیاز آنها، بیان کرده و شـرح و تفسـیر نماینـد و یکی از معانی اینکه آن بزرگواران خازن علم خدایند همین است؛ چنانکه یکی از معانی اینکه حجت خدایند، نیز همین است که این بزرگواران مرجع و ملاذ

و ملجأ و وسیله و راهنما و روشن کننده راه و علامت برای عباد و روشنی بخش دیار و بلادند.

عالم جلیل، صاحب ریاض السالکین (شرح صحیفه) در شرح دعای عرفه بیاناتی دارد که چون متضمن بیان معنی حجت است، اصل فقره ای را که متضمن آن است با نقل شرح ایشان بطور اجمال و فشرده در اینجا منعکس می نمائیم. این فقره دعا نیز از فقرات دعای عرفه است:

«رب صل علی أطائب أهل بیته الذین اخترتهم لامرک وجعلتهم خزنه علمک وحفظه دینک وخلفائک فی أرضک وحججک علی عبادک وطهرتهم من الرجس والدنس بارادتک وجعلتهم الوسیله الیک والمسلک الی جنتک».

عالم یاد شده که از مفاخر شیعه و کتاب شرح صحیفه اش یکی از بهترین کتابهائی است که علمای اسلام تألیف کرده اند و سزاوار است عموم مسلمانان به آن افتخار کنند، در این شرح این بند از دعای عرفه پس از اینکه فرموده است: مراد از «اطائب» اهل بیت «اهل کساء و سایر ائمه معصومین» می باشند و پس از بیان این نکته ادبی که اضافه «اطایب» به «اهل بیت»: یا اضافه صفت به موصوف است یا بیانه است می فرماید:

امام (ع) در اینجا برای اطایب اهل بیت، هفت صفت بیان فرموده است که این صفات جهات و علل استحقاق صلوات از خدای سبحان برایشان است. سپس این هفت صفت را برشمرده که ما نیز بطور اقتباس از بیانات آن شخصیت بزرگ و اضافه چند نکته بر آن این هفت صفت را بیان می نمائیم.

صفت اولی این است که: خدا ایشان را برای امر خود و دینش در عالم و در هدایت خلق برگزید که برگشتش

به این است که ریاست کامله عامّه را به ایشان افاضه فرموده است و به تعبیر این ناچیز چون کلمه «امر» مطلق است، دلالت دارد بر اینکه آنها را برای هر کار خدائی و عملی که مشیت الله بر آن تعلق می گیرد برگزیده است، خواه امر دین باشد، یا دنیا.

دوم این است که: آنها را خازنان و حافظان علم خود قرار داده که آن را از ضایع شدن، و آلودگی به افکار باطل و اندیشه های شیطانی و نادرست حفظ نمایند، و چنانکه هست و بایست به بندگان خدا تعلیم نمایند.

سوم اینکه: ایشان را حافظان و نگهبانان دین خود قرار داده است تا از تبدیل و تحریف، آن را مصون بدارند.

چهارم اینکه: آنها را جانشینان و خلفای خود در زمین قرار داده است که به انفاذ و اجرای اوامر او در عالم و سیاست مردم و جذب نفوس ناطقه به سوی او و تکمیل ناقصان قیام نمایند.

پنچم این است که: آنها را حجتهای خود بر بندگانش قرار داده است، که این معنی در اینجا مورد استناد و استفاده ما است. در اینجا سید می فرماید:

حجت بر حسب لغت غلبه است و بطور مجاز یا حقیقت عرفی استعمال آن در بُرهان شایع گردیده است و در احادیث و عرف متشرعه اطلاق آن بر کسی که خدا او را برای دعوت خلق و دعوت انسان به سوی او و برای احتجاج به او منصوب فرموده است، شیوع دارد.

ششم این است که: ایشان را از هر رجس و آلودگی پاک قرار داده است.

هفتم این است که: آنها را وسیله ای به سوی خود مقرر کرده است.

و هشتم

این است که: آنها راه به سوی بهشت می باشند پس هر کس به راه آنها رفت نجات می یابد چنانکه مثل احادیث سفینه و امان بر آن دلالت دارد. [۷].

از مجموع این توضیحات معلوم شد که بر ائمه معصومین: بطور مطلق اطلاق حجت الله و امام، در احادیث شیوع دارد و در هنگامی که بدون قرینه گفته شوند ائمه معصومین: به ذهن متبادر می شود.

و همچنین معلوم شد که مقام حجت اللهی و خلیفه اللهی و ولایت و امامت، اعظم مقامات و درجات است که بدون ایمان به آن، نجات میسر نیست.

چنانکه در حدیث است که از مؤمن سؤال می شود: آیا آزادی و برائت خودت را (از آتش) گرفته ای و در زندگی دنیا به عصمت کبری متمسک شده ای؟

پاسخ می دهد: بله. آن کس که مورد سؤال قرار گرفت، می پرسد که آزادی و امان و عصمت کبری چیست؟ جواب می دهد: ولایت علی بن ابیطالب (ع) پس به او می گوید: راست گفتی. پس او را امان میدهد و بشارت می دهد به آنچه که او را مسرور سازد.

و از کافر سؤال می شود، هم چنانکه از مؤمن سؤال شد و او جواب می دهد: نه. پس او را به خشم و عذاب و آتش خدا بشارت می دهد. [۸].

و مؤید این روایت است، حدیثی که شیعه و سنی از حضرت رسول خدا (ص) روایت نموده اند:

«لا یجوز أحد الصراط الاّ من کتب له علی الجواز [۹] احدی از صراط نمی گذرد مگر کسی که علی (ع) برای او جواز عبور نوشته باشد».

پاورقی

[۱] سوره انعام، آیه۱۴۹.

[۲] صورت انسان، بزرگترین حجّت خدا

بر خلقش می باشد. تفسیر صافی، قسمت تفسیر سوره حمد.

[۳] کافی، جلد اول، ص۱۷۸، ح، م.

[۴] کافی، ج۱، ص۱۷۸.

[۵] کافی، ج۱، ص۱۷۸.

[۶] سوره بقره، آیه۱۰۲.

[۷] مخفی نماند که اگر چه در ابتداء، اوصاف را هفت تا فرموده است، اما در مقام شرح و تفصیل به هشت رسانیده است قدس الله سره .

[۸] ریاض السالکین، روضه۴۲.

[۹] ریاض السالکین، روضه ۴۲.

نتیجه

آنچه تا اینجا بیان شد شمه ای از شؤون و مقامات حجتهای الهی یعنی ائمه معصومین: بطور فشرده و اشاره می باشد.

و اما مراد از کلمه «حجت» در این دعا شخص اقدس قطب زمان و ولی دوران حضرت امام دوازدهم حجه ابن الحسن العسکری أرواح العالمین له الفداء می باشد زیرا دعا مربوط به زمان غیبت است و چنانکه مکرر تذکر داده شد، دعاء کننده مؤمن و عارف به خدا و رسول خدا و حجتهای خدا می باشد و در این دعای یا مسئلت معرفت کامل تر و مددهای عرفانی و غیبی بیشتر می نماید و یا از خداوند متعال ثبات و بقای بر ولایت حضرت مهدی (ع) را طلب می کند. زیرا بیم تزلزل فکری و خطر انحرافات عقیدتی در این عصر بسیار است و بر حسب بعضی روایات جز کسانی که خدا دل آنها را به ایمان امتحان و آزمایش کرده باشد بر عقیده به امامت آن حضرت ثابت نمی مانند.

و آخرین نکته ای که در شرح دعای شریف به عرض می رسد، ارتباط ضلالت از دین نا نشناختن حجت و امام است که با مطالبی که در ضمن ضرح جمله های دیگر بیان شد کاملاً معلوم می شود که یکی از فوائد بزرگ

نصب حجت و امـام، منحرف نشـدن مؤمنـان از راه راست است که بـا وجود چنین مرجعی الهی و علامت یقینی، هر کس او را مقتـدا قرار دهـد و از تخلف نکنـد و پیشـی نگیرد و از ارشادات و هدایت های او تخطی ننماید، از دینش گمراه نخواهد شد و اگر در ایمان به امامت و معرفت حجّت لغزشی پیدا کند و ثابت نماند از دین گمراه می شود.

این خصیصه ایمن از ضلالت به وسیله تمسّک به امام (ع) خصیصه ای است که در حدیث «ثقلین» و در احادیث دیگر بسیار به آن تصـریح شـده است و هر یک از ائمه معصومین: در عصـر خود به آن بر سایر امت امتیاز دارند و گذشت زمان و زندگی و سیره امامـان و علوم و معـارفی که از آنها صادر شـده و اصـحاب و علمائی که در مکتب و مـدرسه اهل بیت: تربیت شدنـد نیز ثـابت نمـود کـه، این بزرگـواران به علـوم و فضایـل اخلاقی و عملی که دارنـد، دارای این امتیازنـد و اهلیت عنایـات خـاص و درجات متعالی را که به آنها عطا شده است دارند.

و از جمله صدها حدیث و روایت که در این موضوع صراحت دارند می توانید شمه ای را در نهج البلاغه مطالعه فرمائید، مانند اینکه در خطبه۲ می فرماید:

«هم أساس الدین وعماد الیقین الیهم یفیء الغالی وبهم یلحق التالی: اهل بیت پیغمبر (ص) که اساس دین و سـتون یقین هسـتند به سوی ایشان بازگردانده می شود غالی (مفرط و از حد برون شده) و به ایشان ملحق و پیوست می شود تالی».

و در خطبه دیگر می فرماید:

«ألا انّ مثل محمد (ص) کمثل

نجوم السماء اذا خوی نجم طلع نجم [۱] آگاه باشید که مثل آل محمد (ص) مثل ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره ای غروب نماید ستاره دیگری طلوع می کند».

و در خطبه دیگر می فرماید:

«نحن شجره النبوه ومحط الرساله ومختلف الملائکه ومعادن العلم وینابیع الحکم ناصرنا ومحبنا ینتظر الرحمه وعدونا ومبغضنا ینتظر السطوه [۲] ما درخت نبوت و فرودگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معدن های علم و چشمه های حکمتیم، یاری کننده و دوست ما منتظر رحمت و دشمن ما منتظر سخط است».

و در خطبه دیگر می فرماید:

«به خدا سوگند به تحقیق تعلیم شدم تبلیغ رسالات و اتمام و عده ها و تمام را و نزد ما اهل بیت است درهای حکم و روشنی امر (یعنی اینها شؤونی است که اهل بیت به آنها اختصاص دارند)».

اینها بعضی از شؤونی است که به ائمه طاهرین: اختصاص دارد، سایر شؤون و مقامات و درجات آنها با بررسی کتابهای اهل سنت و مؤلفات علمای شیعه مانند: مناقب ابن شهر آشوب و کشف الغمه و بحار الانوار و مطالعه تواریخ زندگی آن بزرگواران و علوم و معارفی که از ایشان در تفسیر و الهیات و فقه و اخلاق صادر شده است معلوم و شناخت می شود. والله ولی التوفیق.

پاورقی

[۱] نهج البلاغه، خطبه۱۰۰.

[۲] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه۱۰۹.

بحث کلی پیرامون دعاء

(وقال ربکم ادعونی أستجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین) [۱] «و خدای شما فرمود که مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم، و آنان که از دعا و عبادت من اعراض و سرکشی کنند بزودی با خواری و ذلت وارد دوزخ شوند».

یکی

از بخشهای مهم که با عقیده و تربیت و اخلاق، کمال ارتباط را دارد دعاء است.

«دعا» چنانکه بعضی از محققین فرموده اند: بر حسب لغت به معنی «ندا» است و بر حسب عرف و اصطلاح توجه به سوی خدا و طلب رحمت از او بطور فقر و مسکنت و خضوع است؛ و بر سپاس و ستایش و تسبیح و تنزیه باری تعالی نیز اطلاق می شود، زیرا سپاس و ستایش نیز نوعی درخواست و مسئلت عطا و موهبت است، چنانکه از یکی از اهل ادب و نظر، از تفسیر این خبر که از رسول خدا روایت شده است سؤال شد که فرمود:

«خیر الدعاء دعائی ودعاء الانبیاء من قبلی وهو لا ـ اله الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر [۲] بهترین دعا، دعای من و دعای پیامبران پیش از من است و آن دعا لا اله الا الله تا آخر جمله هائی که نقل شد می باشد».

مقصود سؤال کننده این بود که در این جمله اگر چه تهلیل و تسبیح و تمجید و تقدیس ذات مقدس الوهیت است، اما درخواست و مسئلتی نیست و حاجتی در آن عرض نشده است پس چگونه رسول اکرم (ص) بر آن بر حسب این حدیث شریف، اطلاق دعا فرموده است؟

پاسخ داد: امیه بن صلت در مورد ابن جذعان می گوید: «اذا أثنی علیک المرء یوماً کفاه من تعرضه الثناء: وقتی که مردی بر تو ثنا گفت، مدح و ثنای او، او را از بیان حاجت کفایت می نماید». آیا ابن جذعان می داند که از

ثناء و مـدح او ثنا خوان و مداح چه می خواهد و رب العالمین پروردگار جهانیان نمی داند که از ثنا و مدح و حمد و سپاس و ستایش چه خواسته شده است؟!، یعنی به طریق اولی، خدا به مقصود بنده اش از تهلیل و تحمید و تسبیح و دعاء آگاه است.

نیاز به دعاء و توجه به عالم غیب و قدرت لا یزال و غیر مرئی و ماورای اسـباب و مسـبّبات ظاهری و مادّی و نیایش و ستایش و تقدیس و تمجید او و مسئلت حاجات از او، یک نیاز اصیل فطری است که در انسان وجود دارد و باید این نیاز برآورده شود.

مسـلّم است که در اسـتفاده از این میـل فطری مثـل سایر میل های فطری، چنانکه می توان راه درست و صـحیح را که منتهی به کمال و سـیر صعودی و قوت روح و نشاط و اعتماد به نفس گردد، انتخاب نمود، ممکن است در اثر جهل و اغوائات شیطانی، سقوط در درکات مهلکی را برای انسان پیش آورد؛ همانطور که غریزه میل به غـذا اگر بطور صـحیح اعمال نشود، در اثر سوء تغذیه نه فقط فایده این غریزه حاصل نمی شود بلکه موجب زیان و ضرر و تلف جسم خواهد شد.

دعا، روح را زنده و امیدواری و نشاط به کار و عمل را تازه می سازد و شـخص را در برابر فشارها و سختیهای روزگار نیرومند نموده و مانع از شکست او می شود.

دعا، با تسـلیم و رضا به قضای پروردگار منافات نـدارد، بلکه عین تسـلیم به حکم او و منبعث از ایمان به قضا و قدر و وسایل و اسباب و

مسبّبات ظاهری و غیر ظاهریی است که او به حکمت خود مقرر فرموده و با کل این امور، بندگان را به سوی صلاح و سداد سوق داده و آنها را بین خوف و رجاء قرار داده است.

استعانت و کمک خواستن و دعاء و توجه به خدا در هنگام ورود مصائب و نزول بلیات، از انسان بیشتر ظاهر می شود و بسا اشخاصی که در حال آسایش و ناز و نعمت خدا را به یاد آورند بلکه از اقرار به او خود داری می نمایند، ولی وقتی مبتلا شدند و دستشان از همه جا کوتاه شد رو به درگاه خدا می آورند.

چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

(واذا أنعمنا علی الانسان أعرض و نآبجانبه و اذا مسه الشر فذو دعاء عریض) [۳] «ما هر گاه به انسان نعمتی عطا کردیم روی گردانید و دوری جست و هر گاه شر وبلائی به او روی آورد زباه به دعا گشود و اظهار عجز کرد».

دعا، سلاح پیامبران است، آنان نیز هنگام سختی ها و روبرو شدن با جهالت ها و آزارهای قوم، دعا می کردند و خدا را می خواندند.

یکی از دعاهای مشهور از رسول خدا (ص) دعائی است که اهل تاریخ و حدیث در ضمن نقل خارج شدن آن حضرت از مکه به طایف و برخورد با سفاهت و آزار اهل طائف روایت کرده اند.

اجمال این حکایت به این صورت است که پس از رحلت حضرت ابوطالب، قریش بر رسول خدا (ص) گستاخ [۴] شدند و آن حضرت را مورد اذیت هائی که در حیات ابوطالب سابقه نداشت قرار دادند لذا پیغمبر (ص) از مکه به طائف رفت. در

آنجا نیز از رسول خـدا با اذیت و آزار و بـدرفتاری اسـتقبال نمودنـد. در این موقع پیغمبر (ص) خدا را به این دعای نوید بخش که حاکی از روح سرشار و از ایمان و امید آن حضرت بود خواند:

«اللهم الیـک أشـکو ضـعف قوتی وقلّه حیلـتی وهوانی علی النـاس یـاأرحم الراحمین أنت رب المستضـعفین وأنت ربی الی من تکلنی الی بعیـد یتجهمنی أم الی عدو ملّکته أمری ان لم یکن بک علی غضب فلا اُبالی ولکن عافیتک هی أوسع لی أعوذ بنور وجهک الـذی أشـرقت به الظلمات، وصـلح علیها أمر الدنیا والاخره من أن تنزل بی غضـبک أو تحل علی سـخطک لک العتبی حتی ترضی ولا حول ولا قوه الا بک [۵] خدایا به سوی تو شکایت می نمایم ضعف نیرویم و کمی چاره ام و آسان بودنم را بر مردم ای رحم کننده ترین رحم کنندگان تو پروردگار مستضعفانی و تو پروردگار منی به کی مرا وا می گذاری؟ آیا به دوری که با من به درشتی روبرو شود؟ یا به دشـمنی که او را مالک امر من گردانی؟ اگر به من خشم نداشته باشی پس باک ندارم و لیکن عافیت تو وسـعت دارنده تر است از برای من، پناه می برم به نور وجه تو که تاریکیها به نور آن روشنی یافت و بر آن امر دنیا و آخرت صالح گردید. از اینکه غضبت را بر من نازل کنی یا خشمت را بر من وارد نمائی به سوی تو است عذر خواهی و توبه تا راضی شوی و حول و قوه ای نیست مگر برای تو».

همچنین حضرت سیدالشهداء حسین (ع) روز عاشوراء را که

در آن با کمال ثبات و استقامت بلکه شور و شوق به شهادت، از بزرگترین مصائب جانکاه و شدائدی که هر یک از آنها برای اینکه تهمتنان تاریخ را به تسلیم و خضوع در برابر دشمن وادار سازد، استقبال کرد با دعا، افتتاح فرمود و بامداد آن روز خدا را به این دعا خواند:

«اللهم أنت ثقتی فی کل کرب وأنت رجائی فی کل شده کم من هم یضعف فیه الفؤاد وتقل فیه الحیله ویخذل فیه الصدیق ویشمت فیه العدو أنزلته بک وشکوته الیک رغبه منی الیک عمن سواک ففرجته عنی وکشفته وکفیتنیه فأنت ولی کل نعمه وصاحب کل حسنه ومنتهی کل رغبه [۶] خدایا، تو در هر اندوه مورد وثوق و اطمینان منی، و در هر شدت امید منی، بسا، همّ و اندوهی که دل از آن ضعیف می گردد و چاره در آن اندک می شود و دوست در آن شخص را وا می گذارد و دشمن در آن شماتت می نماید که عرض کردم آن را به تو و شکایت کردم آن را به سوی تو، برای رغبت من به سوی تو و صرف میل و توجه من از ما سوای تو، پس آن را از من برطرف کردی و کفایت نمودی، پس تو ولی هر نعمت و صاحب هر حسنه و نیکی و منتهای هر رغبتی».

مزیت دیگر دعا این است که عین شعور و التفات و توجه به خدای یگانه و صفات جلال و جمال او و التفات دعا کننده به فقر و هویت امکانی و ضعف و نقص ذاتی خود، می باشد و این خود یکی از شریف ترین حالات انسان

است که خدای خود را که واجب الوجود و خالق و بی نیاز و توانا و دانای مطلق است بشناسد و هویت خودش را که فقر و نیاز و نداشتن و ناتوانی و احتیاج است، نیز بشناسد و زبان حال و مقالش این باشد:

«سیدی أنا الصغیر الذی ربیته وأنا الجاهل الذی علمته وأنا الضال الذی هدیته وأنا الجائع الذی أشبعته وأنا العارِ الذی کسوته وأنا الفقیر الذی أغنیته: آقای من، من آن صغیر و کوچکم که تو او را پروردی، و من آن جاهلم که تو او را تعلیم دادی، و من آن گمشده ام که تو او را هدایت و راهنمایی کردی، و من آن گرسنه ام که تو او را سیر گرداندی، و من آن برهنه ام که تو او را پوشاندی، و من آن فقیرم که تو او را بی نیاز کردی».

که اگر غیر از این دعاها که در قسمت عقاید و اصول دین و اخلاقیات و تعلیم و تربیت است، دست ما از منابع دیگر کوتاه بود همین دعاها برای هدایت انسانیت به سوی خدا و سعادت دنیا و آخرت کافی و کارساز بود.

دعای کمیل، دعای صباح، دعای ابوحمزه ثمالی، دعاهای صحیفه های سجادیه؛ صحیفه اولی، صحیفه ثانیه و صحیفه ثالثه، صحیفه رابعه، و صیحفه علویه و سایر ادعیه که در کتابهای دعا مثل مصباح المتهجد شیخ و مصباح کفعمی و کتابهای سید ابن طاووس و کتاب دعاء در کافی و بحار الانوار هر کدام نه فقط کتاب دعا است بلکه کتاب علم و معرفت و اخلاق است.

نمی توان دقایق عرفانی و نکات ارزنده و سازنده و حقایق بلند و تابناکی

را که در این دعاها است تشریح نمود و نمی توان اوج پرواز روح را در هنگام خواندن این دعاها و توجه به مضمون آنها بیان نمود.

بسیاری از مردم گمان می کنند، دعا در همان خواستن حوائج شخصی دنیوی و مسئلت آب و نان و پول و خانه و شفای بیمار خلاصه می شود، غافل از آنند که حیوانات هم به زبان حال یا مقال چنانکه در داستان «استسقاء» سلیمان پیغمبر و دعای مور و انصراف سلیمان از استسقاء و اکتفا به دعای مور نقل شده است، این خواستها و مسئلت ها را دارند و چه بسا که خدا از برکت رفع نیاز از آنها، بندگان معصیت کار را نیز مشمول بعضی از الطاف خود فرماید.

هر چه انسان بیندیشد و هر چه تصور کند، لذتی و حالی لذیذتر از دعا نخواهد یافت و هیچ چیزی مانند دعا روح را تازه و زنده نگه نمی دارد.

با دعا و با بردن نام خدا، انسان وارد کارهای پر مخاطره می شود و خود را از ترس و بیم پاک می سازد و از آن پیروز و موفق بیرون می آید.

دعا، بر صفحه نا امیدی ها خط بطلان می کشد و سستی ها و خستگی ها را زایل می سازد.

در فضیلت دعا همین بس که در حدیث است «الدعاء مخ العباده [۷] دعاء مغز عبادت و پرستش خدا است». و یکی از معانی حدیث این است که: عبادت شبیه به بدنی است که مرکب از اعضاء و جوارح باشد و دعا به منزله مخ و مغز آن خواهد بود. بنا بر این بنده در عین اینکه اسباب ظاهری را

فراهم می نماید و آنها را کنار نمی گذارد بلکه به دقت آنها را جمع آوری می کند، همه چیز را از خدا می خواهد و در حصول تمام مراتب و مطالب از خدا یاری می طلبد.

ثروت اسلامی ما و بالخصوص ثروت شیعی، در دعا غنی و سرشار از معارف و اخلاق و موجبات رشد فکری و ترقی و تعالی معنوی است.

اگر عبادتی مثل نماز انجام شود و دعا در آن نباشد مثل پیکر بی مغز و بی مخ می باشد.

و محتمل است معنی این باشد که هر عبادتی بنمائید، مغز آن دعا و خواندن خدا و مسئلت از او است و چون پیرامون دعا و شرایط استجابت و موانع آن و اوقات و حالات و فرصتهائی که در آن امید به استجابت دعا بیشتر است و اینکه به ثنا و حمد خدا افتتاح شود و در آغاز و پایان آن صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم أجمعین فرستاده شود و دعاهای ماهها و ایام و لیالی متبرکه و ایام هفته و صبح و شام و برای قضای حوائج خاص و برنامه های دیگر آن دستور العمل های آموزنده و معرفت بخش بسیار است و باید تفصیل آن را در کتابهای حدیث و دعا مطالعه نمود، در اینجا این بخش از سخن را با تقدیم شکر به درگاه خداوند متعال به پایان می رسانیم، فقط به مناسبت و اشاره ای که در ابتدای این بیان، به دعاء عالیه المضامین شد که شیخ اجل ابو عمرو عثمان بن سعید نایب اول حضرت صاحب الامر (ع) به ابو علی محمد بن همام املا فرمود

و امر کرد آن بخواند و سید بن طاووس علیه الرحمه در «جمال الاسبوع» بعد از ذکر دعاهای وارده بعد از نماز عصر جمعه و صلوات کبیره، آن را ذکر کرده و فرموده است: اگر برای تو عذری باشد از جمیع آنچه ذکر کردیم، پس حذر کن از آنکه مهمل گذاری خواندن این دعاء را پس به درستی که ما شناختیم آن را از فضل خداوند جل جلاله که مخصوص فرموده ما را به آن، پس اعتماد کن به آن؛ رساله را به این دعاء خاتمه می دهیم، امید آنکه مؤمنان و منتظران ظهور موفور السرور آن قطب زمان و ولی دوران بر آن مداومت نمایند و این بنده گنه کار رو سیاه و والدینم را از دعا فراموش نفرمایند.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم أعرف رسولک.

اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم أعرف حجتک.

اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی اللهم لا تمتنی میته جاهلیه ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی.

اللهم فکما هدیتنی لولاته من فرضت علی طاعته من ولاته ولاه أمرک بعد رسولک صلواتک علیه وآله حتی والیت ولاه أمرک أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب والحسن والحسین وعلیاً ومحمداً وجعفراً وموس وعلیاً ومحمداً وعلیاً والحسن والحجه القائم المهدی صلواتک علیهم أجمعین... [۸].

پاورقی

[۱] سوره مؤمن، آیه ۶۰.

[۲] ریاض السالکین (شرح الصحیفه) ص ۳۰، (الروضه الاولی).

[۳] سوره فصلت، آیه ۵۱.

[۴] ابوطالب شیخ قریش و بسیار معظم و مورد احترام و تجلیل بود، او یگانه حامی پیامبر بود و تا او زنده بود از پیغمبر خدا حمایت می کرد و مانع از

تعرض و اذیت قریش به آن حضرت بود و بر خلاف آنچه که بعضی وانمود می کنند که اسلام افرادی مثل ابوبکر و عمر موضع مسلمین را در برابر قریش تقویت بخشید، برای این افراد به حساب اسلام، کسی حسابی باز نکرد و یگانه کسی که وجودش سبب خودداری قریش از ایذای پیغمبر (ص) بود، ابوطالب بود ولذا بعد از وفات ابوطالب با اینکه این افراد در شمار مسلمین محسوب می شدند، وجودشان کمترین اثری در وضع اذیت قریش از آن حضرت نداشت و قریش در اذیت پیغمبر به جسارتهائی که در حیات ابوطالب طمع نداشتند دست یازیدند حتی اینکه سفیهی از سُفهای قریش خاك بر سر مبارك آن حضرت پاشید، ابن اسحاق می گوید: وقتی این سفیه خاك بر سر مقدس رسول خدا (ص) ریخت، پیغمبر به خانه بازگشت، یکی از دختران آن حضرت برخاست و خاك از سر مقدس او می شست و می گریست، پیغمبر به او می فرمود: گریه مکن دخترکم، خدا از پدرت حمایت می کند، می فرمود: ما نالت منی قریش شیئاً أکرهه حتی مات أبو طالب: قریش به من چیزی را که مکروه و ناخوشم باشد نرساند، تا ابوطالب در گذشت». (سیره ابن هشام، ج۲، ص۲۶).

آری ابوطالب اولین حامی و پشتیبان پیغمبر بود که حتی جان او را بر جان فرزند عزیزش علی (ع) ترجیح می داد و در هنگامی که مسلمین در شعب ابی طالب محصور بودند، شبها خوابگاه پیغمبر را تغییر می داد و فرزند دلبندش علی را به جای آن حضرت می خوابانید. این ابوطالب است که قصیده ای در مدح پیغمبر و اعلام حمایت

و دفاع از او، دارد که مثل ابن کثیر دمشـقی در تاریخ خود (ج۳، ص۵۷) می گوید: این قصیده ای است بزرگ که جداً رسا و بلیـغ اسـت و غیر از کسـی که به او نسـبت داده شـده (یعنی ابوطـالب) کسـی دیگر توانـائی گفتن آن را نـدارد، این قصـیده از «معلقات سبع» قوی تر و در ادای معنی بلیغ تر است.

این حقیر اضافه می نمایم که: پس از ابوطالب تا زماننا هـذا نیز نظیر این قصـیده گفته نشـده است، بر هر کس که مختصـری از تاریخ اسـلام را بداند، اگر هر چه مخفی بماند، این مخفی نخواهد ماند که اسلام و تمام مسلمین تا روز قیامت مرهون خدمات و فـداکاریهای این ابرمرد تاریـخ و بزرگ شخصـیت قریش و عرب و فرزند عزیزش بطل اسـلام و عالم اسـلام و نفس رسول و سیف الله المسلول و خلیفه الله و ولیه علی ابن ابیطالب (ع) است؛ اما منافقان و ارباب سیاست و حزب بنی امیه و کسانی که پس از پیغمبر بر جهان اسـلام مسـتولی شدند و نویسـندگان و گویندگان مزدور آنها، به جای قدردانی از این دو تجسم فداکاری و ایمـان و آگـاهی که در اسـلام از آنهـا سابقه دارتر نیست و عملیات و طاعاتشان بهتر و با ارج تر از طاعات و عبادات تمام امت است، گفتند: ابوطالب اسـلام نپذیرفته از دنیا رفت و فرزندش علی را سالهای سال بر سـر منابری که با فداکاریهای او بر پا شده بود سبّ و ناسـزا گفتند و فضایلش را منکر شدند و تا توانسـتند روایاتی را که در فضـیلت آن حضـرت است تضـعیف و تأویل نمودند و

در مدح دیگران روایات جعل نمودند.

[۵] سیره ابن هشام، ج۲، ص۲۹.

[۶] نفس الهموم، ص۱۲۷.

[۷] سفینه البحار، ج۱، ص۴۴۶.

[۸] جمال الاسبوع، ص۵۲۲.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹